



واحد علوم و تحقیقات

نظام‌های سلطانی به‌مثابه گامی نو جهت برون‌رفت از بن‌بست تبیین‌های دوگانه اقتدارگرایی و توتالیتر

شهره جلال‌پور *

شیوا جلال‌پور**

چکیده

بازنگری تاریخ ساختار قدرت در جوامع جهان سوم حتی اگر به‌گونه‌ای کاملاً سطحی و گذرا صورت گرفته باشد، مبین اصلی بسیار مهم و اساسی و در عین حال تفکربرانگیزی است و آن، برخورداری از تاریخی مدون و بسیار پرقدمت از خودکامگی و استیلای حکومت‌های استبدادی و یا به‌عبارت بهتر، نظام‌های سیاسی شخص‌محور بر اریکه قدرت است. از اینرو شاهد تدوین مدل‌هایی از جمله، «استبداد آسیایی یا شرقی» کارل مارکس، «سلطنت موروثی شرقی» ماکس وبر، «استبداد موروثی آسیایی» احمد اشرف و بالاخره نظریه «نظام‌های سلطانی» خوان لینز و هوشنگ شهابی جهت تبیین این نوع از ساختار قدرت هستیم. از آنجا که نظریه نظام‌های سلطانی الگویی نسبتاً جدید، با شاخصه‌هایی کمابیش متفاوت از دیگر نظرات بوده و به‌نسبت دیگر نظرات موجود از نقاط قوت بیشتر و در عین حال از ضریب خطای نسبتاً کمتری برخوردار است و تاکنون آنچنان که شایسته است جایگاه خود را در بین مدل‌های تبیین‌کننده ساختارهای غیردموکراتیک نیافته است، لذا در این مقاله سعی داریم ضمن معرفی توصیف‌گران اصلی نظریه «نظام‌های سلطانی» به‌توصیف و تحلیل این نظریه بپردازیم.

کلید واژه‌ها

نظام‌های سیاسی غیردموکراتیک، نظام‌های اقتدارگرا، نظام‌های توتالیتر، نظام‌های پاتریمونیا، نظام‌های نئوپاتریمونیا، نظام‌های سلطانی، ماکس وبر، خوان لینز، هوشنگ شهابی.

* عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهررضا.

** عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز.

۱) پیش درآمدی بر شکل‌گیری نظریه نظام سلطانی

مفهوم نظام سلطانی، از تحلیل تطبیقی خوان لینز درباره نظام‌های غیردموکراتیک پدید آمد. وی هنگامی که در اواخر دهه ۵۰ مطالعه درباره رژیم فرانکو در اسپانیا را آغاز کرد، به‌زودی دریافت که الگوی توتالیتراریسم رایج که بر پایه تجربه دوره استالین و نازی‌ها استوار شده بود، الگوی مناسبی جهت بررسی نظام فرانکو نیست و از همین‌رو بود که به‌مفهوم‌سازی رژیم اقتدارگرا پرداخت و جنبه‌های گوناگون آن را در سلسله مقالاتی بررسی کرد.

مهمترین عاملی که باعث شد لینز به‌سمت تبیین و پردازش گونه دیگری از نظام‌های سیاسی سوق یابد، ملاقاتش با یک تبعیدی اسپانیایی به‌نام خزوس دوگالیندز^۱ بود. وی نماینده حکومت در تبعید باسک بود و در جمهوری دومینیکن، حقوق بین‌الملل درس می‌داد. او در رساله دکترای خود به‌بررسی کارکردهای پنهانی رژیم ترخیلو پرداخت و همین عامل موجبات مرگ وی را فراهم آورد. لینز به‌سبب مشاهده تفاوت‌هایی میان دو رژیم غیردموکراتیک فرانکو و ترخیلو، به‌تبیین گونه‌ای از نظام‌های سیاسی پرداخت که برای آن اصطلاح «نظام سلطانی وبر» را برگزید، چرا که این نظام نیز بر «گسترش افراطی اقتدار شخصی فرمانروا استوار بود»^(۱).

از آنجا که نظام ترخیلو^۲ در الهام‌بخشی به‌فرمول‌بندی اولیه مفهوم نظام سلطانی لینز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، لذا لازم به‌نظر می‌رسد که اندکی پیرامون ساختار سیاسی این نظام به‌بحث بنشینیم. ترخیلو، فرمانده ارتش ملی دومینیکن در رأس کودتاگرانی قرار داشت که در ۲۳ فوریه ۱۹۹۰ حکومت هوراسیو راسکز - رئیس‌جمهور - را سرنگون و سپس با استفاده از ابزار خصوصی سرکوب که خودش در رأس آن قرار داشت به‌مقام ریاست‌جمهوری این کشور برگزیده شد و اگرچه همیشه در مسند ریاست‌جمهوری نبود اما همواره تا زمانی که در ۳۰ مه ۱۹۶۱ به‌قتل رسید، قدرت را در دست داشت. بررسی منابعی که به‌تشریح حکومت او پرداخته‌اند حکایت از ویژگی‌های خاصی در حکومت وی دارند که بیشترین قرابت را با یک نظام سلطانی می‌کند. این موارد به‌اختصار عبارتند از:

۱- نظام او بر پایه حکومت شخصی قرار داشت و بدون هیچ محدودیتی در داخل کشور خود، قدرت شخصی‌اش را اعمال می‌کرده و به‌میل خود و بدون مزاحمت ایدئولوژی یا هنجارهای بوروکراتیک عمل می‌کرده است.

۲- انگیزه وفاداری مبتنی بر ترکیبی از ترس و پاداش استوار بوده است.

۳- در دوران حکومت ترخیلو در حالی که او ثروت و قدرت افسانه‌ای از طریق ایجاد سلسله انحصاری بر نمک، گوشت، برنج، ... و سپس سهمیدن در سهام کارخانجات و در نهایت تصاحب آنها می‌انباشته، کشورش گرفتار فساد شده، اما به‌صورت متمرکز و کنترل شده اداره می‌شد. چراکه نظام او بیشترین گرایش تام‌گرایی را از نظر استفاده از تکنولوژی به‌منظور کنترل همه‌جانبه زندگی مردم دومینیکن داشت.

۴- در طول بیش از ۳ دهه که ترخیلو قدرت را در دست داشت، نظام به‌گونه‌ای قابل توجه، دیوان‌سالارانه‌تر و نهادینه‌تر شد.

۵- در اواخر عمر نظام وی، سرکوب شکل غیررسمی‌تر و خصوصی‌تری پیدا کرد و «ارتش خصوصی» ایجاد شد.

۶- اگرچه نظام ترخیلو ایدئولوژی مشخصی نداشت، اما از عناصر ایدئولوژیکی و اسطوره‌های ساخته شده

1. Jesus de Galindez
2. Trujillo

پیرامون ضدحائیتی‌گرایی، مذهب کاتولیک و ناسیونالیسم اقتصادی برای مشروعیت بخشیدن به خود و شکل دادن به سیاست‌های معین استفاده می‌کرد.

۷- او نقش‌های خصوصی و عمومی خود را درهم آمیخته بود و هیچ‌گونه تعهد روشنی نسبت به هدف‌های غیرشخصی نداشت.

۸- همچون دیگر نظام‌های سلطانی او همزمان ضمن توسعه ارتباطات نظامی‌اش با امریکا هم، توجه نشان می‌داد و هدیه‌های سخاوتمندانه‌ای به آنها اعطا می‌کرد و هم در پی استخدام افرادی بود که تصور می‌کرد، برای او در واشنگتن نفوذی کسب می‌کنند.

۹- پیش از قدرت‌گیری تروخیلو، دومینیکن از بحران حاکمیت مداومی رنج می‌برد، نامنی کشور و اشغال مداوم آن توسط اسپانیا و هائیتی به‌پدید آمدن شکلی از سیاست کمک کرد که در آن برخی از رهبران پی‌گیرانه در جستجوی اتحاد با خارج برآمدند و همین امر ضمن دشواری‌سازی فرآیند دولت‌سازی مشوق مداخله خارجی می‌گردید و با توجه به بحران حاکمیت موجود تروخیلو توانست بینشی را درباره بازیافتن حاکمیت ملی به‌عنوان شالوده ایدئولوژیکی برای بسیاری از اعمالش بیان نماید.

۱۰- تروخیلو همچون دیگر رهبران سلطانی تصمیمات خودسرانه، متغیر و ناپایدارش را با توجه به سوسائت‌آمیز بودن به‌حفظ صورت و ظاهر قانونی آنها اعمال می‌کرد که این امر مصداق بارز ویژگی ریاکاری قانونی در نظام‌های سلطانی است.

۱۱- و در نهایت اینکه تمامی مظاهر شخص‌گرایی نیز توسط وی به‌اجرا در می‌آمد، به‌عنوان مثال او نام کوه «پیکو دوآرت» — بلندترین کوه در سلسله کوه‌های آنتیل را — به «پیکو تروخیلو» و نام پایتخت «سانتو دومینگو» را به «سیواد» شهر تروخیلو تغییر داد.

بنابر آمارهای ارایه شده در کتاب رکوردهای جهانی گینس او در زمان سرکوبی حکومتش بیش از هر رهبر دیگر در جهان مجسمه خود را در مکان‌های عمومی نصب کرده بود و هنگامی که ریاست‌جمهوری را بر عهده داشت، رسماً به‌عنوانین: «عالیجناب»، «ژنرال‌یسمو»، «دکتر رافائل لئونیداس تروخیلو»، «رئیس‌جمهور معظم»، «حامی ملت»، «بازگرداننده استقلال ملی کشور»، «فرمانده کل نیروهای مسلح» نامیده می‌شد.

لازم به‌ذکر است که تعهد ظاهری او به‌نظم، حکومت نیرومند، ساختن دولت، یکپارچگی ملی و ناسیونالیسم اقتصادی، تا اندازه‌ای به‌ایجاد پذیرش عمومی در میان بخش‌های جمعیت تحت حکومتش، کمک کرد.

لازم به‌ذکر است که لینز علاوه بر سلطانیسم مدرن که آن را شخصی‌ترین نوع حاکمیت فردی می‌نامد، از سه نوع دیگر نظام‌های سیاسی مبتنی بر سلطه شخصی یاد می‌کند که شامل: دموکراسی الیگارشیک، پدرسالاری نظامی و سیادت منتفدین محلی می‌شود.

وی در مقاله‌ای تحت عنوان «نظام‌های توتالیتار و اقتدارگرا»^(۳) ضمن بر شمردن ویژگی‌های خاص هر کدام از این نظام‌ها، به‌تدوین طرح اولیه نظام‌های سلطانی می‌پردازد و در نهایت به‌این نتیجه می‌رسد که: «تفاوت‌های میان این نظام‌ها و نظام‌های اقتدارگرا یا تام‌گرا، تنها درجه تفاوت آنها نیست، بلکه به‌مفهوم کلی

سیاست از دید فرمانروایان آنها، ساختار قدرت، در رابطه با ساختار اجتماعی - اقتصادی و سرانجام افراد تابع این‌گونه حاکمیت مربوط می‌شود».

علاوه بر این تفاوت‌های کلی، وی به‌موارد ریزتری هم اشاره می‌کند. در خصوص تفاوت میان نظام‌های سلطانی و توتالیتر، به‌ذکر موارد زیر می‌پردازد:

در نظام‌های توتالیتر برعکس نظام‌های سلطانی، یک ایدئولوژی واقعی توسط روشنفکران طرفدار نظام بیان می‌شود که منجر به مشروعیت بخشی نظام و راهنمای تنظیم سیاست‌های آن نظام می‌گردد؛ در نظام‌های توتالیتر، رهبران و پیروانشان به‌رسالت خود اعتقاد داشته و در نتیجه برای رهبران اهدافی به‌غیر از ثروتمند شدن شخصی وجود دارد. به‌علاوه رهبران، تصویری ریاضت‌کشانه از خود نشان می‌دهند ولی در نظام‌های سلطانی سه ویژگی در آمیختگی میان نقش‌های خصوصی و عمومی فرمانروا، نبود تعهد نسبت به‌هدف‌های غیرشخصی و لذت‌گرایی آشکار بیشتر آنها و خانواده‌هایشان باعث متمایز شدن آن از نوع توتالیتر می‌شود؛ در نظام‌های توتالیتر، شاهد حضور حزب و سازمان‌های فرعی همانند سازمان جوانان، زنان و .. هستیم که از طریق این مجاری امکان ایجاد بسیج سیاسی برای کارهای گوناگون فراهم شده و باعث مساعد شدن زمینه، جهت ارتقای حس مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی می‌شود. ولی در نظام‌های سلطانی به‌علت فقدان حزب و سازمان‌های فرعی و ... شاهد حضور پررنگ انفعال و بی‌تفاوتی در سطوح مختلف اجتماع بوده و همین عامل، مانعی در جهت فراهم کردن زمینه‌های مساعد جهت مشارکت مردم و حتی طرفداران خود رژیم در زندگی سیاسی می‌شود؛ در نظام‌های توتالیتر، نفوذ در جوامع و حوزه‌های مختلف به‌صورت کاملاً هماهنگی صورت می‌گیرد. درحالی‌که در نظام‌های سلطانی این نفوذ کاملاً ناهماهنگ است. به‌علاوه مانند همه نظام‌ها، ویژگی‌های خاص نظام سلطانی بیش از همه در سطح بالای نخبگان توسعه یافته است.^(۴)

در خصوص ویژگی‌های نظام‌های اقتدارگرا، لینز به‌چهار ویژگی اشاره می‌کند که عبارتند از: وجود کثرت‌گرایی سیاسی محدود اما نه پاسخگو، فقدان ایدئولوژی تفسیرگر و هدایت‌گر، فقدان بسیج سیاسی گسترده و فراگیر، رهبر (یا گاهی اوقات گروه کوچکی) که در چارچوب محدودیت‌هایی که صراحتاً تعریف نشده، ولی در عمل کاملاً قابل پیش‌بینی است، قدرت را اعمال می‌کنند.^(۵)

به‌نظر لینز مهمترین تفاوت‌های میان این دوگونه از نظام‌ها عبارتند از:

در نظام‌های اقتدارگرا، کثرت‌گرایی محدود سیاسی و اجتماعی وجود دارد، لذا فرصت لازم جهت ایجاد ساختارهای گوناگونی که نظام، نخبگان را از میان آنها برگزیند، فراهم می‌شود. در نتیجه این نظام‌ها بیشتر نهادینه شده‌اند، ولی در نظام‌های سلطانی وجود سه ویژگی: شیوه دلخواهانه فرمانروا در گزینش دستیارانش، نبود راه‌های قابل پیش‌بینی پیشرفت شغلی در بوروکراسی و ارتش و ساختارهای حمایت‌گر بسیار پیش پا افتاده، در تباین با نظام اقتدارگرا قرار دارد؛ یکی از خصوصیات نظام‌های سلطانی فقدان حکومت قانون، حتی از نوع سرکوبگرانه آن است، چرا که اینگونه نظام‌ها، دائماً هنجارهای خود را نقض می‌کنند. افزون بر این نظام‌های سلطانی با حفظ ظاهر قانونی، به‌خصوصی‌سازی سرکوب می‌پردازند به‌این معنا که سرکوب به‌وسیله گروه‌های

غیررسمی که در خدمت فرمانروا هستند و توسط سازمان‌های رسمی دولت به مرحله اجرا در می‌آید. نقض حقوق اساسی انسانی به صورت خودسرانه بوده و دامنگیر موافقان و مخالفان رژیم شده و به فرآیند فراگیر شدن ترس و سوءظن در جامعه سرعتی فزاینده می‌بخشد.^(۶) در نظام‌های اقتدارگرا، سیاسی کردن محدودتر جامعه تمایز میان کسانی را که دارای قدرت سیاسی در حکومت، حزب، یا در ارتش هستند و کسانی که کارکردهایی را معمولاً در ارتباط با دولتی مدرن در یک بوروکراسی حرفه‌ای، نیروهای مسلح یا در دستگاه قضایی انجام می‌دهند ممکن می‌سازد. بنابراین دستگاه دولتی ممکن است تنها با تغییری محدود، در بسیاری از تغییر نظام‌ها بر جای بماند، مگر هنگامی که تغییرات انقلابی باشند. ولی یکی از اساسی‌ترین ویژگی‌های نظام‌های سلطانی، مبهم بودن یا آمیختگی مرز میان نظام و دولت است.

۲) جایگاه نظام‌های سلطانی در آرای اندیشمندان

از آنجا که لینز و شهبای نظریه نظام‌های سلطانی خود را از ماکس وبر گرفته‌اند، لازم به نظر می‌رسد که پیش از هر چیز به مشخص کردن جایگاه نظام سلطانی در گونه‌شناسی وبر بپردازیم. به طور کلی می‌توان گفت، جامعه‌شناسی وبر جامعه‌شناسی سلطه است و به اعتقاد او در اساس هر سلطه سیاسی، رابطه بنیادی فرماندهی و فرمانبری وجود دارد و تا زمانی که اوامر اطاعت می‌شود، شخص صاحب سلطه دارای اقتدار است که البته به نظر وبر، فرماندهان به این اطاعت، کفایت نمی‌کنند، چرا که «هیچ سلطه‌ای به اطاعت که جز فرمانبرداری ظاهری از روی دلیل، فرصت‌طلبی یا احترام نیست، قانع نمی‌شود، بلکه در صدد بر می‌آید که در میان اتباع خویش، ایمان به مشروعیتش را برانگیزد».^(۷) به این ترتیب، در میان دانشمندان اجتماعی، وبر «اولین بار»^(۸) واژه مشروعیت را در حصار تعریف در آورده و بر این باور است که «مشروعیت یک نظام اجتماعی است که، درجه اعتبار آن نظام در باور افرادی که در درون چارچوب نظام مزبور به کنش اجتماعی می‌پردازند را مشخص می‌سازد».^(۹) همین راستا، وبر به شناسایی سه نوع سلطه مشروع پرداخته و موفق به ترسیم گونه‌ای ساخت‌بندی برای نظام‌های سیاسی شده است که در ادامه به توصیف مهمترین ویژگی‌های آنها خواهیم پرداخت.

الف) نظام‌های سیاسی عقلانی

بارزترین ویژگی‌های نظام‌های سیاسی عقلانی و برعبارت است از اینکه: قدرت حاکم ناشی از مجموعه‌ای از قوانین مدرن و موضوعه است؛ قدرت قائم به منصب می‌باشد، از همین رو نظریات و احکام حتی پس از ترک مقام توسط شخص حاکم همچنان معتبر، ساری و جاری است. اساس قدرت‌یابی، شایستگی و توانایی‌های فردی است، بنابراین نهادها و سازمان‌ها گرایش به تخصص دارند. حضور پررنگ سیستمی سلسله مراتبی از حیث ارتقای مقام از دیگر ویژگی‌های این گونه نظام‌ها است و در نهایت اینکه این گونه نظام‌ها چون مشروعیت خود را از نهاد قرارداد اجتماعی کسب می‌نمایند، برای پرورش انسان مدرن می‌کوشند. بنابراین در سلطه مشروع عقلانی یا قانونی، از نظام عینی و غیرشخصی و موضوعه، — و از مافوقی که این نظام تعیین می‌کند، — اطاعت می‌شود و این اطاعت

مبتنی بر قانونیت صوری دستورها و در محدوده صلاحیت آنهاست و بر همین اساس به‌اعتقاد وبر، «سلطه قانونی غیرشخصی‌ترین نوع سلطه است».^(۱۰)

ب) نظام سیاسی کاریزمایی

وبر واژه کاریزما را که از رودولف سوهم^(۱۱) گرفته است، برای «خصوصیت ویژه شخصیت یک فرد که به‌خاطر این ویژگی از افراد عادی جدا نگاشته می‌شود و به‌عنوان کسی که صاحب توانایی‌ها یا خصوصیات فوق طبیعی، فوق انسانی یا حداقل استثنایی باشد، به‌کار می‌رود. این ویژگی‌ها بدان گونه‌اند که قابل دسترسی برای افراد عادی نیستند، بلکه منشأ آنها الهی یا منحصر به‌فرد تلقی می‌شود و براین اساس، فرد موردنظر به‌عنوان رهبر تلقی می‌گردد».^(۱۲) بنابراین کاریزما می‌تواند با ایجاد تصویری از وجه ذهنی جدید و ایجاد تردید در وجه ذهنی نظام قدیم به‌سبب توده‌ها پردازد. به‌علاوه هر سلطه کاریزمایی، مبنایش عاطفی است، چرا که تمام نیروی یک چنین سلطه‌ای بر اعتماد، آن هم از نوع بی‌چون و چرای آن متکی است.

مهمترین هدف این جنبش‌ها، علاوه بر موارد مطرح شده، عبارتست از «تأسیس یک سنت جدید و یا احیای آن و مرکز ثقل این نظام‌ها، شخص رهبر کاریزماست. این نظام‌ها مبتنی بر ارادت است. رهبر کاریزما معمولاً مشروعیت خود را در بستر مقبولیت و پذیرش عامه به‌دست می‌آورد».^(۱۳)

ج) نظام‌های سیاسی سنتی

به‌اعتقاد وبر، «کهن‌ترین مشروعیت اقتداری که در وسیع‌ترین شکل ممکن پایدار مانده است، بر قداست سنت استوار می‌باشد و ترس از مجازات‌های جادویی، موانع روانی پیدایش تغییر و تحول در شیوه‌های مرسوم رفتار را تقویت می‌کند. نظام اقتدار به‌خاطر گروه‌های ذینفع بسیاری که با توجه به‌تداوم آن پدید می‌آیند، معتبر می‌ماند».^(۱۴) بنابراین اقتدار سنتی «اقتدار گذشته ابدی است، یعنی اقتدار رومی است که به‌واسطه تصدیق و پذیرش، از دیرباز قداست یافته است».^(۱۵)

به‌اعتقاد وبر، فرامین کاریزما از دو طریق مشروع می‌شود: یکی اینکه توسط سنتی که دقیقاً محتوا، معنی و میزان فرامین را تعیین می‌کند و زیر پا گذاشتن سنت، ممکن است برای موقعیت سنتی سرور خطرناک باشد و دیگر اینکه تا حدودی توسط میل و اختیار سرور که سنت مرز آن را تعیین می‌کند و به‌این ترتیب می‌توان گفت، سلطه سنتی قلمرو دوگانه‌ای دارد: «سنت مقدس و اختیارات فرمانروا، مرکزمداری و عدم مرکزمداری».^(۱۶)

شش نوع سلطه پیرسالاری (ژنتوکراسی)، پدرسالاری، پاتریارکالیسم (حکومت یک تن از برگزیدگان قومی)، سلطه فتووالیسم، سلطه دولت مستقل محلی و سلطه پاتریمونالیسم، در قالب سلطه سنتی وبر از یکدیگر قابل تفکیک است و از آنجا که سلطانیسم، حالت افراطی سلطه پاتریمونالیسم است، به‌توضیح کوتاهی پیرامون آن خواهیم پرداخت.

پاتریمونالیسم یا سلطه موروثی، در جامعه‌شناسی وبر، «صورتی از حاکمیت سیاسی سنتی است که در آن یک خاندان پادشاهی قدرت جابرانه را از طریق دستگاه دیوانی اعمال می‌کند».^(۱۷)

با کمی کنکاش در آثاری که در خصوص جامعه‌شناسی وبر به‌رشته تحریر درآمده است، در می‌یابیم که در خصوص منشأ پیدایش پاتریمونالیسم، اختلاف‌نظرهایی وجود دارد، به‌طور مثال: احمد اشرف مهمترین منشأ پیدایش پاتریمونالیسم از نظر وبر را، ساخت قدرت موسوم به پدشاهی می‌داند و معتقد است وبر تبدیل نظام پدشاهی به پاتریمونالیسم را در چارچوب دکترین عمومی‌تری مطالعه می‌کند که عبارت است از «تخصیص نقش‌ها و افتراق ساختارها ... اگر نظام سیاسی سنتی فاقد کارکنان اداری باشد، وبر آن را نظام پدرسالاری و حکومت سالمندان و ریش‌سفیدان می‌خواند و اگر دارای سازمان اداری باشد، آن را پاتریمونالی و فتودال می‌نامد».^(۱۸) برابان ترنر معتقد است «پدشاهی که شکل سنتی‌تر و ابتدایی‌تری نسبت به پاتریمونالیسم محسوب می‌شود، مبین سلطه یک ارباب یا خان بر عشیره‌اش است، ستاد اداری چنین ساخت قدرتی، مستقیماً از خانواده گسترده رئیس طایفه گمارده می‌شوند. اما به‌هنگام گسترش نقش‌ها و وظایف دیوانی، توسعه این ستاد هرچه ضروری‌تر می‌شود و دیگر اعضای دودمان حاکم برای اداره امور به‌تنهایی کفایت نمی‌کنند، لذا حاکم پاتریمونالی ناچار به گماردن خیل عظیمی از بردگان درون دستگاه دیوانی خود می‌شود که مناصب نظامی و اداری را اشغال می‌کنند و از همین جاست که پدشاهی به سلطه موروثی بدل می‌شود».^(۱۹)

کرت و میلز^۱ به منشأ دومی برای ساخت پاتریمونالی اشاره می‌کنند: «هم اقتدار فرهمند و هم اقتدار سنتی، مبتنی بر حرمت و تقدس قدرت حاکمه است، اولی به کیفیت‌های خارق‌العاده حرمت می‌نهد و دومی به روال‌های یومیه، اما هر دو مبتنی بر نظامی از ارزش‌های لایتغیر بوده و هر دو دارای سلسله مراتب متکی بر روابط شخصی (و نه کارکردی) است و لذا هر دو از معیارهای عقلانی اقتدار فاصله دارد. هنگامی که سازمان اقتدار، مستمر و مداوم می‌شود، حامیان اداری و گماشتگان حکمران فرهمند نیز روالمند می‌گردند. میردان، حواریون و پیروان سابق تبدیل به کاهنان، واسال‌ها و کارمندان لاحق می‌شوند. رابطه مرید و مرادی اجتماع مبتنی بر فره به سلسله رتبه‌بندی شده‌ای از مشاوران، حقوق‌بگیران و تیولداران متحول می‌شود که هر یک به درجه‌ای دارای، عطایا، مزایا و مناصب می‌شوند و به‌عنوان یک قاعده کلی، معنی همه این تحولات آن است که حق ویژه شاهانه برقرار شده است و این چیزی نیست جز، پاتریمونالیسم».^(۲۰)

از جمله مهمترین ویژگی‌های نظام پاتریمونالی، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- نزدیکی پاتریمونالیسم با بوروکراسی در این است که آن نیز منافی استثناء است و نهادی دیرنده و مستمر است. با این تفاوت که هنجاری را که مرجع قرار می‌دهد، فاقد عنصر عقلانی و فنی است، بلکه محتوایی ملموس دارد، که همان اعتبار سنت به‌عنوان یک اصل عدول‌ناپذیر، به‌دلیل رسم موجود است.
- ۲- نظام اداری و سیاسی پاتریمونالی فی‌نفسه به‌مثابه ابزاری کاملاً خصوصی در اختیار حاکم است و قدرت سیاسی به‌عنوان بخشی از مایملک شخصی وی محسوب می‌شود. این نظام قادر است ویژگی‌های دیوان‌سالارانه خود را از راه تقسیم کار گسترده‌تر و عقلایی‌تر افزایش دهد ولی همچنان اصلی‌ترین خصال خود را حفظ کند.

۳- «این نوع سلطه با شیوه اداری به‌سبک جدید آشنا نبوده است و حاکم همدستانش را از میان نوکران فئودال‌ها و متنفذان محلی اجبر می‌کرد، یا اینکه از خدمات اشخاص بیرون از دایره پاتریمونیا ل استفاده می‌کرد و مردانی که به‌شخص او وابسته بودند، چرا که ثروت خود را از او داشتند، انتخاب می‌کرد. البته تداوم رژیم پاتریمونیا ل در بلندمدت اجازه می‌داد تا تشکیلات اداری ساخت یافته‌ای که بی‌شبهت به‌بوروکراسی جدید نبود، ایجاد شود».

با این وجود مهمترین فصل ممیزه نظام اداری پاتریمونیا ل از دیوان‌سالاری‌های عقلانی، عدم تفکیک سپهر خصوصی و عمومی و مبهم بودن مرز میان این دو عرصه است. به‌عبارت دیگر، مرز میان منافع شخصی صاحب منصب اداری و منافع عمومی وابسته به‌منصبی که اشغال کرده است، غیرقابل تمیز می‌باشد. به‌علاوه آنچه در انتخاب کارمندان به‌حساب نمی‌آمد، لیاقت و کاردانی بود. چرا که در حکومتی که قائم به‌شخص است و ارادت جای لیاقت و محرومیت جای شایستگی را می‌گیرد، نمی‌توان از معیارهای شایسته‌سالاری دم زد و جز اعتمادی که شخص شاه به‌افراد مورد عنایتش ابراز می‌کرد، ملاک دیگری در کار نبوده است. به‌عبارت دیگر، نظام اداری پاتریمونیا ل از مفاهیم صلاحیت و تخصص اطلاعی نداشت و تنها شرافت فردی را در نظر می‌گرفت.

لازم به‌ذکر است که، خصوصی کردن امور اداری به‌همه زمینه‌ها تسری یافته بود، حتی به‌ارتش.

۴- در قیاس با فئودالیسم، رژیم پاتریمونیا ل دارای انعطاف فوق‌العاده‌ای در جهت تحرک اجتماعی و کسب ثروت است. حاکم پاتریمونیا ل می‌تواند به‌گونه‌ای بلامنازع در صحنه اقتصادی و اجتماعی جولان دهد و هیچ تعهدی نسبت به‌حفظ مرزها و موانع منزلتی نداشته باشد.

۵- تحت رژیم پاتریمونیا ل تنها گونه‌های معینی از سرمایه‌داری قادر به‌رشد است و معمولاً همین اشکال سرمایه‌داری است که رشد فوق‌العاده‌ای می‌کند. در میان این گونه‌ها، باید از سرمایه‌داری مبتنی بر قدرت سیاسی و سرمایه‌داری دلال صفت نام برد. یکی از عوامل مهم مرکزیت‌یابی روابط پاتریمونیا لی، پیدایش انحصارات تجاری است.

۶- مایه وحدت آن (رژیم پاتریمونیا ل) نه یک قانون اساسی، بلکه شخص سرور و حاکم است که دیروز ابدی را تداوم می‌بخشد، اطاعت از فرمانهایش، اطاعت از یک اصل کلی و از روی انضباط یا تکلیف نیست، بلکه صورت اطاعت از مافوق و حالت بندگی را دارد، به‌عبارت دیگر، حالت وفاداری به‌رئیس از روی ترس است.

بنابراین، در پاتریمونیا لیسیم، اقتدار اساساً شخصی است، مستقل از هرگونه هدف به‌ظاهر عقلانی و دلیل دیگر این مدعا آنکه: حقوق نیز به‌طرز سنتی اداره می‌شود و عموماً میل و اراده شاه، کار قانون را می‌کند. باری، رعایا به‌معنای درست کلمه حقوق نداشتند و در صورت اعتراض، جز متوسل شدن به‌قدرت بی‌حد و حصر نماینده اقتدار پاتریمونیا ل و استمدادطلبی از مراجع ملوکانه وی، چاره دیگری نداشتند.

بیل و اسپرینگبورگ^۱، که پاتریمونیا لیسیم را الگوی مسلط رهبری در خاورمیانه می‌دانند، شش ویژگی اصلی را به‌شرح زیر برای آن برمی‌شمارند:

- (۱) شخصی بودن امر سیاست (۲) تقرب
(۳) غیررسمی بودن (۴) ستیز متوازن
(۵) لیاقت نظامی‌گری (۶) توجیه دینی

خلاصه کلام اینکه، ویژگی‌های اساسی سلطه پاتریمونیا ل مبتنی بر نظامی بود که در آن عموماً اکثر مشاغل از صدر تا ذیل مراتب اختصاصی بوده است. با این وجود، این اختصاصی بودن را نباید با یک سلطه خودکامه، جز در موارد بسیار استثنایی چون سلطان ترک، یکی پنداشت، زیرا سلطه پاتریمونیا ل عموماً به واسطه نهادهایی چون پارلمان، دیوان عدالت، امتیازات شهرها یا وجود حکومت‌های ایالتی معتدل و محدود بود.

با مرور بیشتر نظرات وبر در حوزه جامعه‌شناسی سیاسی و کنکاش در مهمترین اثر وی، یعنی کتاب «اقتصاد و جامعه» پی به وجود یک نوع خاص و افراطی از سلطه پاتریمونیا لسم می‌بریم، تحت عنوان سلطانیسم که ضمن پرداختن به آن می‌توان به مهمترین نقاط افتراق این دو نظام پی برد.

ماکس وبر معتقد است: «با پیدایش ستاد اداری و شخصی سرور، سیادت سنتی به پاتریمونیا لسم و در صورت قدرت فوق‌العاده سرور به سلطانیسم گرایش پیدا می‌کند. احباب تبدیل به رعایا می‌گردند، حق سرور، که تا آن موقع والای احباب محسوب می‌شد، تبدیل به حق شخصی سرور می‌شود».

وی در ادامه به ویژگی‌های دیگر سلطانیسم به شرح زیر اشاره می‌کند: «اگر سیادت پاتریمونیا ل، بدون رعایت سنت، تکیه بر اختیار و خودکامگی باشد، سیادت سلطانی نامیده می‌شود».^(۲۱)

بنابراین می‌توان از خودکامگی، تمرکز فوق‌العاده قدرت نزد شخص حاکم و بی‌قیدی وی نسبت به محدودیت‌های سنت به عنوان مهمترین شاخصه‌های سلطانیسم در نظریه وبر یاد کرد.

وی در خصوص رعایت یا عدم رعایت سنت این چنین می‌افزاید که: «ظاهراً شکل سلطانی پاتریمونیا لسم، گاهی کاملاً وابسته به سنت است، ولی نه هرگز به طور واقعی».^(۲۲)

بنابراین شاهد حضور یک پارادوکس در نظریه وبر هستیم. او از یک طرف، اساس سنتی پاتریمونیا لسم را در تقابل با جنبه اقتدار شخصی نظام سلطانی قرار داده و نشان می‌دهد که سنت در رژیم اخیر نقش چندانی بازی نمی‌کند و از طرف دیگر مطرح می‌کند که سلطانیسم گاهی کاملاً وابسته به سنت است، ولی نه هرگز به طور واقعی. به هر صورت، آنچه در نگاه نخست در خصوص این نوع اقتدار جلوه‌گری می‌کند عبارتست از، یک نوع اقتدارگرایی شخصی که صورتی متکامل‌تر و افراطی‌تر از پاتریمونیا لسم محسوب می‌شود. وبر به این نکته نیز اشاره می‌کند که «وجود ستاد تشکیلاتی خصوصی، هردو نوع سیادت (پاتریمونیا لسم و سلطانیسم) راه از پدرسالاری اولیه متمایز می‌سازد».^(۲۳)

تدقیق در نحوه پیدایش دو نظام پاتریمونیا لسم و سلطانی، بُعد دیگری از تفاوت آنها را آشکار می‌کند. همان‌گونه که پیشتر آمد مهمترین دلیل پیدایش پاتریمونیا لسم عبارتست از تخصیص یافتن نقش‌ها و افتراق ساختارها. ولی همان‌گونه که مطرح خواهد شد، سلطانیسم مفهومی تکاملی، به این معناست که بیشتر این نظام‌ها از استحاله دیگر اشکال حکومت پدید می‌آیند.

به علاوه برعکس نظام‌های سلطانی، حضور نهادهایی همچون پارلمان، دیوان عدالت، امتیازات شهرها و یا وجود حکومت‌های ایالتی، مانع از ایجاد نوعی حکومت خودکامه درون ساخت سیاسی پاتریمونیا ل می‌شود.

بررسی نظرات مختلف پیرامون نظام‌های سلطانی نیز ضمن پرده برداشتن از دیگر ابعاد افتراق میان این دو

نظام سیاسی، ما را با تعاریف نسبتاً متنوعی در خصوص نظام‌های سلطانی آشنا می‌کند.

گودین و اسکاچ‌پل^۱ معتقدند: «رژیم نوپاتریمونیال و سلطانی، نظامی است که قدرت سیاسی کاملاً در دست فرمانده دیکتاتوری متمرکز است و اجازه استقرار هیچ گروه با ثبات سیاسی را که دارای امتیازهای ویژه‌ای باشد در فضای سیاسی نمی‌دهد. چنین دیکتاتوری حتی قائل به امتیازهای دسته‌جمعی برای افسران نظامی یا طبقات ممتاز اقتصادی و اجتماعی نیست».^(۲۴)

ترنر^۲ معتقد است، «هرگاه اقتدار پاتریمونیال بتواند خود را به‌طور مطلق از محدودیت‌های سنتی برهاند، سلطانیسم نامیده می‌شود».^(۲۵) اندیشمند دیگری بر این باور است که: «نوع افراطی پاتریمونیالیسم، حکومت سلطانی است که در آن اختیارات سلطان بیش از حد زیاد است ... حکومت سلطانی، حکومتی است که قدرت در مرکز امپراتوری متمرکز است. حکومت سلطانی به‌عقلانی کردن شکلی کمتر دست می‌زند؛ از اینرو حکومت سلطانی با دولت‌های سلطنتی مطلقه‌ای که در قرن‌های ۱۷ و ۱۸م در اروپای غربی ظهور کردند، متفاوت است. زیرا نظام سلطانی بیشتر به‌عقلانی کردن قانون ماهوی می‌پردازد و مرکزمدار است. دولت‌های مطلقه اروپایی گرچه مرکز مدار بودند، اما آنها به‌عقلانی کردن قانون شکلی می‌پرداختند».^(۲۶)

روث^۳ نیز عنوان «حاکمیت شخصی» را به‌نوعی از پاتریمونیالیسم سنت‌زدایی شده شخصی اطلاق می‌کند. «وی برای توصیف نوع شدیداً متمرکز حکومت شخصی که در آن حاکم از حداکثر اختیارات و قوه صلاح‌دید امور برخوردار است، به‌واژه منسوخ موردنظر و بر یعنی سلطانیسم اشاره می‌کند».^(۲۷)

سعید حجاریان نیز معتقد است «که به‌نظر لینز اگر دولت پاتریمونیال به‌طور سطحی و ساختگی نوسازی شود، تدریجاً به‌حالت سلطانی نزدیک می‌شود؛ در این صورت، دولت خودکامه‌ای تشکیل می‌گردد که مبنای اطاعت از حکمروا، دیگر نه سنت است، نه اینکه حاکم نماینده عینی یک ایدئولوژی است، نه آنکه وی واجد رسالت فرهی یگانه‌ای است، بلکه فقط و فقط آمیزه‌ای از خوف، رجا، منع و عطا، اطاعت را نهادینه می‌کند».^(۲۸)

بنابراین همان‌گونه که مشخص شد، در نظرات مختلف جایگاه نظام سلطانی متفاوت در نظر گرفته شده است. برخی همچون وبر، ترنر، شلوختر، ورث و لینز بنا به‌تعریف حجاریان، حالت افراطی پاتریمونیالیسم را، سلطانی می‌نامند و برخی دیگر همچون گودین و اسکاچ‌پل، ریچارد اسنایدر، میشل و نیکونلاس و همچنین حجاریان، باور به این همانی نوپاتریمونیالیسم و سلطانیسم داشته و برخی دیگر همچون لینز و شهابی حالت افراطی نوپاتریمونیالیسم را سلطانیسم می‌نامند و در این خصوص می‌گویند: «نظامی که در آن برخی گرایش‌های سلطانی وجود دارد، اما حلقه حامیان گسترده‌تر است و آزادی عمل و اقتدار فرمانروا کمتر گسترده، باید نوپاتریمونیالیسم نامیده شود ... البته اگر حلقه افرادی که در شبکه روابط حامی‌پروری فرمانروا هستند تنگ شود، این نظام ممکن است به‌نظام سلطانی تبدیل گردد».^(۲۹)

1. Goodwin & Skocpol
2. Turner
3. Roth

۳) ویژگی‌های نظام سلطانی در تئوری خوان لینز و هوشنگ شهبابی

لینز و شهبابی در توصیف نوع آرمانی نظام سلطانی معاصر به چند ویژگی اشاره می‌کنند:

- ۱) نظام سلطانی، بر پایه حکومت شخصی استوار است.
 - ۲) انگیزه وفاداری به فرمانروا را نه ایدئولوژی که در او تجسم یافته یا توسط او بیان می‌شود و نه رسالتی شخصی و منحصر به فرد و نه هیچ‌گونه ویژگی فرهمندان‌های پدید نمی‌آورد، بلکه آمیزه‌ای از ترس و پاداش‌هایی که به همدستانش می‌دهد وفاداری آنها را برمی‌انگیزد.^(۳۰)
 - ۳) فرمانروا قدرتش را بدون مانع اعمال می‌کند، به دلخواه خود و مهمتر از همه بی‌آنکه قوانین یا هیچ‌گونه تعهدی به یک ایدئولوژی یا نظامی ارزشی مانع او شود.
 - ۴) هنجارهای الزام‌آور و روابط مدیریت دائماً با تصمیم‌های شخصی و خودسرانه فرمانروا که احساس نمی‌کند مجبور به توجیه ایدئولوژیکی آنهاست، تضعیف می‌شود و در نتیجه فساد در همه سطوح جامعه رایج است.
 - ۵) کارکنان اداری چنین فرمانروایی را، دستگاهی با رده‌های شغلی مشخص، مانند ارتش یا دستگاه اداری بوروکراتیک، که بر پایه معیارهای کم و بیش عام استخدام شده‌اند تشکیل نمی‌دهد، بلکه عمدتاً از افرادی تشکیل می‌شوند که فرمانروا مستقیماً انتخاب کرده است. در میان آنها اغلب اعضای خانواده او، دوستان، همدستان یا افرادی را که مستقیماً در استفاده از خشونت برای حفظ نظام دخالت دارند، می‌یابیم که موقعیت آنها از اطاعت صرفاً شخصی از فرمانروا ناشی می‌شود.
 - ۶) فرمانروا و همدستانش، نماینده هیچ طبقه یا منافع گروهی نیستند.
 - ۷) اگرچه این‌گونه نظام‌ها ممکن است از بسیاری جهات مدرن باشند، اما آنچه آنها را مشخص می‌کند، ضعف مشروعیت سنتی و عقلانی - قانونی و نداشتن توجیه ایدئولوژیکی است. آنها در جای دیگری می‌گویند: «حتی در نظام‌هایی که آنها را سلطانی می‌نامیم، عناصر نظمی عقلانی - قانونی با یک ایدئولوژی مشروعیت‌دهنده تا اندازه‌ای حضور دارند» بنابراین دقیقاً مشخص نمی‌کنند که آیا این‌گونه نظام‌ها دارای عناصر نظمی عقلانی - قانونی یا ایدئولوژی هستند و یا خیر؟
 - ۸) این مفهوم، مفهومی ژنتیک نیست، بلکه تکاملی است، بدین معنا که بیشتر این‌گونه نظام‌ها از شکل‌های دیگر حکومت پدید می‌آیند.
- لینز و شهبابی علاوه بر ذکر این ویژگی‌ها می‌کوشند، تمامی ویژگی‌های مشترکی را که در نظام‌هایی با ساختار قدرت سلطانی مشاهده کرده‌اند، دسته‌بندی نموده و به‌عنوان یک قسمت از نظریه خود مطرح کنند. این پنج ویژگی عبارتست است از: الف) تیره شدن مرز میان نظام و دولت، ب) شخص‌گرایی، ج) ریاکاری قانونی، د) پایگاه‌های اجتماعی محدود، ه) سرمایه‌داری تحریف شده.
- در ادامه بحث به ترسیم و تفسیر هر کدام از این پارامترها خواهیم پرداخت.

۳ - ۱ - تیره شدن مرز میان نظام و دولت

واژه نظام «از ریشه‌ای لاتین به معنای گرد آوردن و ترکیب کردن است.»^(۳۲) «و اساساً مجموعه‌ای است متشکل از

عناصری غیرمادی که وابسته به یکدیگرند و از ترکیب اجزای آن، یک کل سازمان یافته پدید می‌آید. ماکس وبر نظام سیاسی را سیستمی می‌داند که «دستوراتش همواره در محدوده جغرافیایی مشخصی اجرا می‌شود. دلیل این امر کاربرد قدرت توسط کارگزاران یا به‌لحاظ رعبی است که از احتمال به‌کار بردن چنین قدرتی به‌وجود می‌آید،^(۳۳) ایستون^۱ آن را «مجموعه‌ای از کنش‌های متقابل می‌داند که از طریق آنها ارزش‌ها، خدمات و کالاها برحسب قدرت معتبر برای تمامی بخش‌های جامعه سهم‌بندی می‌شود». بنابراین اصطلاح نظام سیاسی را می‌توان یا در معنای کوششی برای تحت‌قاعده مشخص در آوردن و تبیین نحوه پیوند عناصر یک رژیم سیاسی خاص به‌کار برد و یا آن را مجموعه ملموس نهادها و محرکاتی دانست که انجام کار ساخت قدرت را ممکن می‌کنند.

لینز و شهابی نظام را «الگوهای تخصیص قدرت، استفاده و سوءاستفاده از قدرت در نظام حکومت» تعریف می‌کنند و در خصوص حیطه شمول آن معتقدند «این مفهوم چیزی بیشتر از نهادهای قدرت در یک دموکراسی و کمتر از ساختارهای فراگیر سلطه در نظام‌های توتالیتر را دربرمی‌گیرد». آنها از سه حوزه ساختارهای بوروکراتیک، سازمان نیروهای مسلح و احزاب، به‌عنوان زیرمجموعه‌های نظام یاد می‌کنند.

۳-۱-۱ - ساختارهای بوروکراتیک

لینز و شهابی معتقدند که ساختارهای بوروکراتیک در نظام‌های سلطانی، پایدار می‌مانند و حتی ممکن است ساده‌تر و کارآمدتر شوند، اما این ساختارها دارای ویژگی‌هایی هستند که موجب متمایز شدن آنها از سازمانهای مشابه آنها در بوروکراسی‌های مدرن می‌شود. این ویژگی‌ها شامل: ۱) دخالت مستقیم فرمانروا و همدستانش در ساختارهای حکومت که منجر به بی‌اعتنایی آنها به‌هنجارهای درونی و استانداردهای حرفه‌ای و همچنین آداب اجتماعی آنان می‌شود. ۲) فقدان یا تحریف هنجارهای عقلانی - قانونی. ۳) حضور ظاهری ویژگی‌های دیوان‌سالاری مدرن مانند، حوزه‌های صلاحیت رسمی، سلسله مراتب اداری که یک سازمان استقرار یافته مافوق و مادون را تعریف می‌کند، جدایی فعالیت رسمی از حوزه زندگی خصوصی و سرانجام مدیریت سازمان بر طبق قواعد کلی بر روی کاغذ و بسته به سطح توسعه کشور ممکن است حتی در واقعیت هم وجود داشته باشد ولی تمامی اینها با شیوه عمل سلطانی که اساس آن بر تنظیم همه روابط از طریق امتیازات فردی و سوگلی بازی است، دائماً مورد حمله قرار می‌گیرد. ۴) وارد کردن تکنوکرات‌ها به‌بدنه نظام با چند هدف مشخص از جمله: برای خوشایند حامیان امریکایی نظام‌های سلطانی و به‌منظور ارایه جایگزینی غیرسیاسی و صلاحیت‌دار برای آشفتگی سیاسی و هرج و مرج ناشی از غیبت فرمانروا و موافقت فرمانروای سلطانی با نوعی عقلانی کردن امور جهت افزایش توانایی وی و نزدیکانش برای استثمار منابع از جامعه. ۵) فرمانروای نظام سلطانی، همواره خواهان تمکین و اطاعت مقامات رسمی است، حتی اگر از وابستگان شخصی وی باشد. به‌نظر او «وفاداری مقام رسمی تعهدی غیرشخصی نسبت به‌وظایف غیرشخصی که گسترده و محتوای مقام رسمی او تعریف می‌کنند نبوده، بلکه در واقع وفاداری یک خدمتکار است که برپایه رابطه‌ای دقیقاً شخصی نسبت به‌فرمانروا قرار دارد و تعهدی است که اصولاً هیچ‌گونه محدودیتی را جایز نمی‌شمرد». ۶) بی‌بهره بودن مقامات رسمی از امنیت شغلی، چرا که آنها به‌اراده فرمانروا ارتقا می‌یابند و بر کنار می‌شوند و از پایگاه مستقلی بهره‌مند نیستند.

بنابراین نکته‌ای که کاملاً محرز است، اینکه به‌رغم وجود سازمان‌های بوروکراتیک متعدد، هرچه این سازمان‌ها بیشتر مورد حمله و مداخله فرمانروا قرار گیرند، می‌توانیم بگوییم که سلطانی کردن نظام بیشتر پیشرفت کرده است.

۳- ۱- ۲ - سازمان نیروهای مسلح

آنها در این حوزه نیز به بررسی مواردی می‌پردازند که حکایت از دخالت دولت دارد که عبارتند از: (۱) اقدامات فرمانروا جهت ایجاد نوعی جو بی‌اعتمادی میان شاخه‌های مختلف ارتش و گذاردن جاسوس‌های متقابل در میان آنها و گاهاً ایجاد میلشپای خصوصی جهت حفظ کنترل خود بر جامعه. (۲) عدم وجود فرماندهی واحد، بنابراین هر فرمانده مستقیماً به فرمانروا پاسخگو می‌باشد. (۳) عدم وجود یا تحریف معیارهای عادی جهت ارتقای درجه که این امر منجر به ایجاد شکاف نارضایتی‌هایی در میان این طبقه می‌شود و بدین ترتیب است که «نیروهای مسلح از آنرو که هدف حاکمان تبدیل آنها به ابزارهای خصوصی قدرت خودشان است، از وضعیت حرفه‌ای خارج می‌شوند».^(۳۷)

۳- ۱- ۳ - نهاد حزب

لینز و شهبای به این نکته اشاره می‌کنند که، در نظام‌های سلطانی، شاهد حضور یک سیستم تک‌حزبی هستیم که فرمانروا به تأسیس آن همت گمارده و نامی که برای آن انتخاب می‌شود، «حکایت از تلاش فرمانروا جهت نشان دادن آنها همچون رهبران جنبش انقلابی که رسالتش پیوند میان رهبر و مردمی است که او آنها را به سوی افق‌های تازه رهنمون می‌گردد، دارد».^(۳۸) بنابراین چون حزب روال عادی خود را جهت تأسیس طی نکرده است، بنابراین فاقد عملکردها و کار ویژه‌هایی است که احزاب واقعی در دیگر رژیم‌های سیاسی برعهده دارند همچون مشروعیت بخشی به نظام سیاسی، گزینش سیاسی، تنظیم سیاست‌ها و ...

۳- ۲- ۳ - شخص‌گرایی

شخص‌گرایی مورد نظر لینز و شهبای بدین معناست که فرد از مجموعه کیفیات نفسانی و اجتماعی برخوردار است و جامعه نیز شرایطی را مهیا می‌کند که فرد از تمامی شرایط موجود جهت تفرّد قدرت و تملک آن بهره برد. آنها در این حوزه نیز به معرفی دو جنبه از شخص‌گرایی، می‌پردازند. آنها معتقدند، از «لحاظ خارجی شخص‌گرایی دارای دو جنبه است: یکی، کیش شخصیت آشکار پیرامون رهبر و دیگری، گرایش به سوی دودمان‌گرایی».^(۳۹)

۳- ۲- ۱ - کیش شخصیت

در این حوزه، چهار نکته از نظریه آنها قابل استخراج است:

(الف) رهبران نظام‌های سلطانی به‌علت اینکه فاقد آرایه‌های رهبری فرهنگدانه هستند، این آرزوی خود را

با عاریت گرفتن آرایه‌های رهبری فرهنگدانه برآورده می‌سازند و به‌عنوان مثال، القاب و عناوین جدیدی برای خود ابداع می‌کنند.

ب) این‌گونه فرمانروایان دوست دارند متفکران بزرگی به‌شمار آیند، لذا بسیاری از کتاب‌های زیبا و آراسته از سخنرانی‌ها، بیانیه‌ها و اعلامیه‌های آنان پر می‌شود و کتاب‌های متعددی را یا خود و یا دیگران برای ایشان به‌رشته تحریر در می‌آورند.

ج) این‌گونه رهبران می‌کوشند ایدئولوژی انتخاب کنند که هم به‌فرمانروایی آنها مشروعیت دهد، هم بازتاب‌دهنده شخص‌گرایی آنها باشد، هم نام فرمانروا را با خود به‌همراه داشته باشد و هم از یک سنت اختراعی جهت متمایز کردن ملت از همسایگان به‌لحاظ قومی، نژادی ... سود جوید. از همین‌روست که آنها معتقدند، ایدئولوژی سلطانی اغلب اختارات باستانی ملت را تعالی می‌بخشد. آنها چنین مطرح می‌کنند که: «هرچه جنبه سلطانی نظام خالص‌تر باشد، بیشتر احتمال دارد ایدئولوژی آن صرفاً ظاهری بوده و پس از روی کار آمدن نظام حکام برای توجیه آن ساخته و پرداخته شده باشد».^(۴۰)

د) فرمانروایان نظام سلطانی به‌علت اینکه تمایل زیادی برای قدرتمندی و کسب اقتدار دارند، به‌همین جهت دوست دارند، نام و تصویر خود و مسائل مورد علاقه‌شان در تمامی نقاط کشور وجود عینی و ظاهری داشته باشد و در تمامی مکان‌ها نمادهایی از شخص خود را مشاهده کنند.

۳-۲-۲ - گرایش به‌سوی دودمان‌گرایی

به اعتقاد لینز و شهبابی دلیل شکل‌گیری این گرایش، وجود برخی علل و عوامل خاص است، از جمله:

۱) از آنجا که رهبران سلطانی، از پایگاه اجتماعی فرورمته‌ای برخوردارند و فاقد تکیه‌گاه اجتماعی قابل اعتمادی در زمینه‌های قومی، اجتماعی، اقتصادی هستند، لذا تنها گروهی که می‌تواند به‌آنها اعتماد کند، افراد دودمان و خانواده خودشان است.

۲) نخبگان سیاسی عمدتاً به‌دیده تحقیر به‌این‌گونه فرمانروایان می‌نگرند و از این‌روست که این‌گونه فرمانروایان ضمن نبود کردن عده‌ای از آنها، با ایجاد اتحادهای خانوادگی با نخبگان قدیمی، تلاش می‌کنند حداقل همکاری ظاهری بخشی از آن طبقه را برای خود کسب کنند. لازم به‌ذکر است که ورود اعضای دودمان به‌قلمرو سیاسی همراه می‌شود با ایجاد قلمروهای خصوصی در عرصه اقتصادی و صحت ادعای، قدرت، ثروت می‌آورد و ثروت، قدرت را، هرچه واقعی‌تر مشخص می‌کند.

البته اهمیت دودمان در نظام‌های سلطانی به‌این موارد محدود نمی‌شود، چراکه آنها حتی می‌توانند مشوق مؤثری جهت سلطانی شدن نظام باشند، به‌طوری‌که لینز و شهبابی مطرح می‌کنند: «حتی ممکن است فشار در جهت سلطانی کردن نظام به‌جای اینکه از شخص فرمانروای اقتدارگرا سرچشمه گیرد، از خانواده او ناشی شود».^(۴۱) بنابراین در می‌یابیم که این دو حوزه — کیش شخصیت و دودمان‌گرایی — در کنار یکدیگر، یکی از مهمترین ویژگی‌های نظام سلطانی را به‌وجود می‌آورد، چرا که به‌تنهایی هیچ‌کدام قادر به‌ایجاد نظام سلطانی نیستند.

۳-۳- ریاکاری قانونی

اهمیت مقوله قانون از آن جهت می‌باشد که دربرگیرنده قواعد و مقرراتی است که ارتباط مستقیم با مقوله قدرت، انتقال و اجرای آن در جامعه دارد، لذا موازین و اصول حاکم بر روابط سیاسی افراد، در ارتباط با دولت، نهادهای سیاسی کشور و طرز تنظیم آنها و همچنین نحوه سرشکن شدن قدرت میان فرمانروایان و فرمانبران، توسط قوانین هر کشور مشخص می‌شود.

از آنجا که همه کشورها دارای گونه‌ای قانون — خواه عرفی، خواه مدون — هستند، بنابراین در ظاهر می‌توان آنها را قانونی و فرمانروایان این‌گونه نظام‌ها را، حاکمان قانونی کشور که به قوانین احترام می‌گذارند، در نظر گرفت. حال آنکه فرمانروای نظام‌های سلطانی، ضمن حفظ ظاهر قانونی حکومت خود و همچنین حفظ نهادهایی که سمبل حکومت قانون به‌شمار می‌روند، در عمل در پس این نقاب قانونی، به‌توجیه کارهای خلاف و متعارض با قوانین موجود در کشور می‌پردازد و این همان چیزی است که لینز و شهابی عنوان ریاکاری قانونی را به آن اطلاق کرده‌اند.

چند مورد از مظاهر ریاکاری قانونی که مورد توجه آنها قرار گرفته است، عبارتند از:

(۱) آنها در ظاهر به قوانین اساسی کشور که رؤسای اجرایی و پارلمانی تدوین کرده‌اند و حتی براساس آن قوانین و در بعضی موارد نظام‌های چندحزبی هم پیش‌بینی شده است، احترام می‌گذارند.

(۲) فرمانروایان نظام سلطانی «از هر فرصتی برای ستودن دموکراسی در کشورشان سود می‌جویند، درحالی که تعریف مجددی از آن ارایه می‌دهند»^(۴۲)

(۳) آنها عموماً در موقعیتی قرار می‌گیرند که مسئولیت حکومت بر عهده مناصب دیگر قرار گیرد و خود به‌عنوان فردی که از هرگونه مسئولیتی مبرا است و هیچ‌گونه وظیفه پاسخگویی بر عهده ندارد، شناخته می‌شوند.

(۴) به‌رغم وجود سیستم چندحزبی، اما به‌دلیل دخالت‌های فرمانروا درحوزه انتخابات و دستکاری آرای ملت، همیشه حکومت هم برنده است و سایر احزاب موجود حتی اگر از میزان بسیار بالای حمایت برخوردار باشند، همیشه بازنده محسوب می‌شوند.

(۵) گروه‌های شکست‌خورده در فرآیند انتخابات، فاقد هرگونه نقش نهادی در جامعه هستند.

(۶) آزادی‌های مدنی گروه‌های مخالف محدود و به‌صورت خودسرانه توسط فرمانروا و عمالش نقض می‌شود.

(۷) مراجعه فرمانروایان نظام‌های سلطانی به‌آرای عمومی با هدف، بخشیدن ظاهری دموکراتیک به‌جامعه تحت فرمانروایی خود، اثبات مشروعیت خود به‌دیگران و اینکه بدین‌طریق می‌توانند برای خود تصویر رهبری کاریزماتیک را ایجاد کنند که با تأیید عمومی بر سریر قدرت تکیه زده است، صورت می‌گیرد.

۳-۴- پایگاه‌های اجتماعی محدود

پایگاه اجتماعی را می‌توان موقعیتی تعریف کرد «که هرکس در ساختار اجتماعی، به‌اعتبار ارزیابی جامعه، احراز می‌کند»^(۴۳)

البته می‌توان از «پایگاه اجتماعی نهادی شده» — پایگاه فرد در گروه‌های عمده نهادی شده که دارای ساخت

هستند، همچون گروه‌های خانوادگی، سیاسی، اقتصادی، دینی — نیز اشاره کرد، که بررسی نظرات لینز و شهابی حکایت از توجه آنها به این نوع از پایگاه اجتماعی دارد.

حسین بشیریه نیز ضمن مبنای قرار دادن پایگاه اجتماعی، اقدام به طبقه‌بندی رژیم‌ها می‌کند. وی علاوه بر تقسیم ساخت قدرت به یکجانبه و دوجانبه به نوع سومی نیز اشاره می‌کند که تا حدود زیادی شبیه به ساخت قدرت سلطانی است، یعنی آنها «از جهت صوری دارای ساخت قدرت دوجانبه (نهادهای مشارکت عمومی مانند پارلمان و احزاب و ...) هستند ولیکن در واقع ساخت قدرت یکجانبه دارند، به این معنا که در ورای نهادهای صوری، مرکز قدرت واحد و گروه واحد تصمیم‌گیرنده‌ای وجود دارد».^(۴۴)

از آنجا که هر رهبری، بدون برخورداری از حمایت‌های وسیع اجتماعی نمی‌تواند صاحب قدرت شود و در حفظ آن بکوشد، فرمانروایان نظام‌های سلطانی هم مستثنی بر این قاعده نبوده و قاعداً با حمایت‌های مشخصی بر سرکار می‌آیند. آن گونه که لینز و شهابی مطرح می‌کنند: «فرمانروایان نظام‌های سلطانی نخستین بار، با حمایت گروه‌های کاملاً مشخصی به قدرت می‌رسند».^(۴۵) اما آنها هیچ‌گونه تلاشی جهت حفظ حمایت‌های اولیه خود نکرده و بلکه عمداً سعی در قطع آن حمایت‌ها می‌کنند، چرا که به دلیل ماهیت شخص محورانه این گونه حکومت‌ها و رهبران آنها، آنچه اهمیت دارد به وجود آمدن حس بی‌نیازی، حتی بی‌نیازی از ائتلاف با گروه‌های موجود در جامعه مدنی است، و بدین ترتیب است که: «با سلطانی شدن نظام‌ها، آنها بسیاری از حمایت‌های اجتماعی اولیه‌شان را از دست می‌دهند و به گونه‌ای فزاینده بر ترکیبی از ترس و پاداش متکی می‌شوند».^(۴۶) البته فرمانروای سلطانی در ضمن اینکه به حذف گروه‌های حامی اولیه‌اش، مبادرت می‌کند سعی در یافتن گزینه‌های مناسب‌تر جهت جایگزین نمودن حمایت طرد شده‌اش کرده و به این ترتیب، سه گروه حامی — دو گروه از داخل کشور و یک گروه از خارج از کشور — حول محور اقتدار شخصی خود ایجاد می‌کند که عبارتند از:

۱) اعضای خانواده و دوستانش که به اعتقاد لینز و شهابی پایگاه اجتماعی نظام‌های سلطانی محدود به همین دسته افراد است و از آنجا که وفاداری و حمایت این افراد از منافع خصوصی ناشی می‌شود و نه از اصول غیرشخصی که توسط قشر، گروه یا طبقه اجتماعی، تدوین شده باشد، لذا نمی‌توان آنها را در یک گروه مشخص با یک ساخت، هدف، ایدئولوژی و غیره جای داد و یا این گونه مطرح کرد که آنها پایگاه اجتماعی گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند.

۲) دومین گروه حامیان راه، افراد ساکن در منطقه بومی و محل تولد فرمانروای سلطانی تشکیل می‌دهند که به نظر می‌رسد علت حمایت آنها، اقدامات رفاهی پدرسالارانه‌ای است که برای آنها انجام داده است.

۳) دسته دیگر حامیان فرمانروای سلطانی، یک قدرت خارجی است که به اعتقاد آنها عمدتاً امریکا است. آنها معتقدند: «رهبران نظام‌های سلطانی حمایت یک ابرقدرت را جانشین پایگاه قدرت داخلی می‌کنند».^(۴۷)

بنابراین کاملاً مشخص شد که فرمانروایان سلطانی با وجودی که تلاش بسیاری زیاد جهت یافتن جایگزین‌های مناسب و در عین حال وسیعی برای مشروعیت‌دهی و حمایت از نظام خود می‌کنند، اما با این حال نیروهای جایگزین اگر بتوان عنوان پایگاه اجتماعی را به مجموعه آنها نسبت داد، پایگاه اجتماعی محدودی را تشکیل می‌دهند.

۳-۵ - سرمایه‌داری تحریف شده

سرمایه‌داری عبارت است از، رژیمی اقتصادی که اقتصاددانان آن را صورت یک نظام بخشیده‌اند. از جمله مهمترین ویژگی‌ها و شاخصه‌های یک نظام سرمایه‌داری می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مالکیت خصوصی وسائل جمعی تولید و توزیع، حضور پررنگ رقابت آزاد و جستجوی سود پولی از واحدهای کار و تولید. مؤسسات و واحدهای سرمایه‌داری به تولید برای مبادله می‌اندیشند؛ اتحادیه‌های کارگری رو به گسترش می‌رود؛ مهمترین انگیزه فعالیت‌های اقتصادی، کسب سود بیشتر است، مهمترین عامل تنظیم‌کننده نظام، رقابت واحدهای تولیدی با یکدیگر و بخش اعظم نیروی کار در استخدام کارفرمایان غیردولتی است.

سرمایه‌داری با ایجاد یک بازار در کل اقتصاد ملی معین و در سطح بین الملل، تمام سدها و موانع در راه مبادله را در هم شکسته و زمینه و چارچوبی برای گسترش و افزایش تقاضا و بازده تولیدی فراهم می‌کند، درخصوص نقش دولت در این سیستم می‌توان گفت، دولت در بازار نقشی بسیار محدود دارد و به عبارتی می‌توان گفت «انحصار حفظ و تضمین اشکال مالی حاکم توسط دولت، مستلزم دفاع از منافع طبقه حاکمه سرمایه‌دار که با توجه به نفس مالکیت خصوصی موجود در این جوامع به وجود می‌آیند و متحدان بین‌المللی آن است».^(۴۸)

بنابراین می‌توان دریافت که منظور لینز و شهابی از سرمایه‌داری تحریف شده، آن شکل از سرمایه‌داری است که این ویژگی‌ها در آنها نقض و یا به گونه‌ای تحریف شده در جامعه اعمال می‌شوند. به عنوان مثال، به باور همگان «انباشت اولیه، نقطه آغاز سرمایه‌داری به شمار می‌رود»، با این وجود از آنجا که «نظام سلطانی مسئولیت‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری را تضعیف می‌کند، مانع انباشت پیوسته سرمایه می‌شود».^(۵۰)

از جمله مهمترین ویژگی‌های این نوع خاص از سرمایه‌داری را می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱) استفاده شخص‌گرایانه از قدرت برای مقاصد اساساً خصوصی فرمانروا و همدستانش، به این معنا که کشور همچون ملک خصوصی بزرگی اداره می‌شود که در آن مرزهای بین خزانه عمومی و ثروت خصوصی فرمانروا مبهم بوده و وی به همراه همدستانش، منابع مالی عمومی را آزادانه تصاحب می‌کند، انحصارهای سودآور ایجاد و هدایا و پاداش‌هایی از بخش خصوصی طلب می‌کنند. به این ترتیب اغلب از گروه‌های ممتاز بهره‌کشی می‌شود، چرا که زمین‌داران، بازرگانان، سرمایه‌داران خارجی و ... با پرداخت پول و رشوه به نظام، آرامش خود را خریداری می‌کنند.

۲) مؤسسات اقتصادی فرمانروا با دولت قرار داد منعقد می‌سازند و فرمانروا اغلب به شیوه‌ای خاص گرایانه نسبت به پیروان و رعایای خود سخاوت نشان می‌دهد.

۳) غالباً خانواده فرمانروا در غنایم سهیم هستند.

۴) اقتصاد تابع مداخله قابل ملاحظه حکومت است، اما این مداخلات کمتر در ارتباط با طرحی کلان برای انباشت پیوسته سرمایه است و تنها هدف اصلی از مداخلات دولتی، بیرون کشیدن منابع و استفاده از آنها در جهت اهداف خود است. عمدتاً مداخلات در حوزه اقتصاد توسط نظام‌های سلطانی، از طریق کنترل بر خدمات اساسی، مالکیت انحصاری کالاهای حیاتی، پشت پا زدن به قراردادهای ضبط و مصادره آشکار اموال

و دارایی مردم صورت می‌گیرد. با مداخله فرمانروا در زندگی اقتصادی، فرصت کارآفرینان و سرمایه‌گذاران در بازار مخدوش می‌شود، چرا که ممکن است فرمانروا آنها را از دسترسی به بازار محروم سازد و یا اینکه، منابع عمومی را به مؤسسات اقتصادی خود یا وابسته به دوستانش اختصاص دهد و بدین ترتیب به حذف بسیاری از کارگاه‌ها و مؤسسات اقتصادی کوچک و ... اقدام کند.

۵) «کوشش فرمانروایان جهت عقلانی کردن فعالیت‌های اقتصادی با هدف به حداکثر رساندن منافع اقتصادی خود، که این امر منجر به پیدایش حوزه‌های کوچک عقلانیت می‌شود».^(۵۱)

بنابراین می‌توان گفت، از آنجا که نظام‌های سلطانی، از یک طرف فاقد توانایی توسعه نهادهای ضروری برای اقتصادی پویا و پیچیده هستند و از طرف دیگر، به علت شخص‌گرایی حاکم بر نهادها و حوزه‌های مختلف جامعه و عدم وجود حقوق مالکیت مطمئن و باثبات، علاوه بر اینکه سرمایه‌گذاری تولیدی درازمدت غیرممکن می‌شود و چارچوب نهادی و قانونی لازم برای حل تعارض‌ها و اجرای قراردادهای، شکل نمی‌گیرد، حتی با وجودی که «دوره‌هایی از رشد اقتصادی قابل ملاحظه»^(۵۲) در برخی نظام‌های سلطانی مشاهده می‌شود، ولیکن «این رشد مشروعیت فرمانروا را افزایش نمی‌دهد».^(۵۳)

۴) علل شکل‌گیری نظام‌های سلطانی در نظریه خوان لینز و هوشنگ شهبایی

لینز و شهبایی پس از اینکه بحث پیرامون ویژگی‌های نظام سلطانی را به پایان می‌رسانند، فصل دیگری را در نظریه خود گشوده و سعی در ریشه‌یابی علل پیدایش این گونه نظام‌ها در جوامع می‌کنند. آنها در این راستا به سه ویژگی، عوامل ساختاری کلان، عوامل سیاسی نهادی و عامل رهبری اشاره می‌کنند.

۴ - ۱ - عوامل ساختاری کلان

آنها در این حوزه ضمن تفکیک قائل شدن میان عناصر داخلی و خارجی، عوامل ساختاری کلان را به دو زیرمجموعه تقسیم می‌کنند: شرایط اجتماعی - اقتصادی، جو بین‌الملل (بحران حاکمیت) و سپس در درون هر کدام از این زیرمجموعه‌ها، به‌شناسایی اجزای و عناصر ریزتری همت می‌گمارند که در ادامه به شرح آنها خواهیم پرداخت.

۴ - ۱ - ۱ - شرایط اجتماعی

آنها در مباحث خود مطرح می‌کنند که «تثبیت و تداوم نظام‌های سلطانی تا اندازه‌ای نیازمند نوسازی حمل و نقل و ارتباطات و نیز نوسازی سازمان‌های نظامی و پلیس و برخی ادارات کشوری، تأمین منابع مالی برای حفظ حکومت و جلوگیری از تهدید آن است. انزوای توده‌های روستایی، فقدان آموزش و فقر آنها، احتمالاً برای تأمین اطاعت منفعلانه آنها از روی ترس همراه با حق‌شناسی به‌خاطر اقدامات رفاهی پدرسالارانه اتفاقی که با کمی توسعه امکان‌پذیر می‌شود، لازم است».^(۵۴) بنابراین درمی‌یابیم که بیشترین تأکید، در بازسازی سه حوزه حمل و نقل و ارتباطات، سازمان‌های نظامی، بوروکراسی و بررسی جامعه‌شناختی روستاهاست.

۴ - ۱ - ۲ - شرایط اقتصادی

این دو برخلاف وبر که برای عوامل اقتصادی در نظام‌های پاتریمونیاال اهمیت زیادی قابل نبود، معتقد به اهمیت فوق‌العاده این فاکتور برای ایجاد، تثبیت و تداوم نظام‌های سلطانی هستند. از آنجا که انجام اصلاحات در حوزه اجتماعی نیازمند منابع درآمدی قابل اتکایی است که به دولت اجازه این‌گونه سرمایه‌گذاری‌ها را بدهد، لذا نقش این عوامل پررنگ می‌شود. این دو ضمن تفکیک کشورها به دو دسته کشورهای کوچک با بازارهای کوچک داخلی و کشورهایی با ساختارهای پیچیده‌تر، منابع مالی هر کدام را به شرح زیر برمی‌شمرند:

بازارهای کوچک داخلی به این معناست که درجایی که حقوق گمرکی یکی از منابع مهم پولی است، کنترل سیاسی می‌تواند از طریق گمرکات، گسترش یابد. در جوامع پیچیده‌تر، نظام‌های سلطانی تنها هنگامی شانس بقا دارند که بتوانند از «منابع قابل ملاحظه‌ای استفاده کنند که به وسیله بخش‌هایی تولید می‌شود که به نیروی کار صنعتی بزرگ و طبقه کارفرما، دستگاه اداری مدرن، شهرنشینی، گسترش آموزش و پرورش و ... نیاز ندارد ... منابع طبیعی که به آسانی قابل بهره‌برداری و تولید آنها در دست یک یا چند مؤسسه با سودهای کلان است، می‌توانند منابع مالی چنین نظامی را فراهم سازند»^(۵۵) آنها به منبع مالی دیگری نیز اشاره می‌کنند و آن «مقادیر عظیم کمک یا وام‌های خارجی است که می‌تواند مشوق فساد باشد، به‌ویژه اگر کمک بی‌قید و شرط باشد»^(۵۶).

بنابراین درمی‌یابیم که شناسایی این‌گونه فاکتورها در حوزه داخلی و خارجی، حکایت از این نکته دارد که این‌گونه منابع می‌بایست دارای خصلت‌هایی همچون، عدم نیازمندی به سرمایه‌گذاری‌های کلان، سهولت در استیلای سلطان بر آن منابع، امکان به‌انحصار در آوردن و بازدهی سریع همراه با عایدات و سودآوری بالا، باشند. بنابراین لینز و شهابی در حوزه مسائل اقتصادی به‌شناسایی و بررسی سه فاکتور نایل آمده‌اند: انحصارات دولتی در جوامع ساده با بازارهای کوچک محلی، انحصارات دولتی در جوامع پیچیده‌تر و وام‌ها و کمک‌های خارجی که می‌تواند مشوق فساد باشد. با توصیف این شرایط می‌توان دریافت تنها گزینه مناسب برای ظهور و رشد این نظام‌ها، جوامع بینابینی است.

۴ - ۱ - ۳ - جو بین الملل (بحران حاکمیت)

^(۵۷) حاکمیت به معنای برتر است و آن را «نفی هرگونه رادع یا تبعیت» و «قدرت صدور اوامر بلاشرط» تعریف می‌کنند. سه مفهوم اختیار وضع و اصلاح قوانین برحسب نظام قانونی کشور، قدرت سیاسی و اخلاقی دولت از آن جهت که قدرت قانونی در قلمرو خویش به‌شمار می‌آید و استقلال سیاسی و قضایی یک جامعه سیاسی را می‌توان برای این اصطلاح در نظر گرفت. بنابراین مهمترین ویژگی‌های حاکمیت عبارتست از: اقتدار برتر، مقاومت‌ناپذیر، مطلق و مهارنشده که بیشترین اختیارات قانونی در حوزه قانونگذاری و اجرای قوانین را بر عهده دارد. به‌علاوه از استقلال، خودمختاری و اقتدار حکومتی در امور داخلی و خارجی نسبت به اقتدار حکومتی کشورهای دیگر برخوردار است.

لینز و شهابی چنین مطرح می‌کنند که «یکی از ویژگی‌هایی که در بیشتر موارد بررسی کردیم و در آن اشتراک داشته‌اند، این است که در سراسر تاریخ معاصرشان، استقلال آنها مبهم بوده و اغلب مورد احترام همسایگان قدرتمندتر

قرار نداشته‌اند. بنابراین از نظر توسعه سیاسی این حکومت‌ها بحران‌های حاکمیت مداومی را متحمل شده‌اند.^(۵۸) در نتیجه می‌توان دریافت که این‌گونه کشورها اسماً دارای استقلال ولی در عمل یا به‌صورت مستعمره و یا نیمه‌مستعمره در حوزه قدرت کشورهای قدرتمند قرار داشته‌اند و یا در راستای منافع آنها، گام برمی‌داشته‌اند و مهمترین ویژگی‌های این کشورها علاوه بر بحران حاکمیت که به‌نوعی معلول شرایط حاکم بر کشورهای مذکور است، شامل موارد زیر می‌باشد:

(الف) قرار گرفتن در مناطق حساس استراتژیکی که کشورهای قدرتمند را علاقه‌مند به بررسی اوضاع آنها می‌کند.

(ب) پررنگ بودن بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های داخلی که زمینه‌های مساعدی جهت حضور یک یا چند قدرت برتر در صحنه‌های مختلف کشور فراهم می‌آورد.

(ج) تعقیب سیاست نیروی سوم با هدف مهار رقابت قدرت‌های مستقر پیگیری می‌شود و عمدتاً همراه با پرداخت هزینه‌هایی گزاف امکان‌پذیر می‌شود که به‌صورت امتیازات ویژه‌ای که سایر قدرت‌های حاضر در کشور فاقد آن هستند، جلوه می‌کند و به‌این ترتیب ضمن درهم شکسته شدن حس مشارکت بر پایه احترام متقابل بین دول، بحران حاکمیت موجود در کشور تشدید شده و بر همین اساس آنها ضمن برقراری رابطه مستقیم میان عامل بی‌ثباتی داخلی و مداخلات خارجی، به‌استنتاج، شکل‌گیری نظام سلطانی، سوق می‌یابند. به‌اعتقاد آنها «بی‌ثباتی داخلی نخست شرایطی را ایجاد می‌کند که مداخله قدرت‌های خارجی را آسان‌تر می‌سازد، سپس مداخله خارجی به‌پیدایش نظام‌هایی منجر می‌شود که حمایت خارجی را جانشین تشکیل ائتلاف داخلی می‌سازند و ممکن است به‌نظام‌های سلطانی تبدیل شود».^(۵۹)

در خصوص چگونگی پیدایش گرایش‌های سلطانی مطرح می‌کنند که «گرایش سلطانی زمانی پدیدار می‌گردد که قدرتی خارجی در پی سلطه بر کشوری است، اما می‌خواهد از اشغال مستقیم آن کشور خودداری کند، آنگاه فرمانروای نظام سلطانی به‌تضمین‌کننده منافع قدرت خارجی تبدیل می‌شود. به‌عبارت دیگر، این عقب‌نشینی قدرت خارجی است که به‌پیدایش نظام سلطانی کمک می‌کند، چون قدرت خارجی به‌دنبال خود، دستگاه اداری و به‌ویژه نظامی نسبتاً مدرنیزه‌ای بر جای می‌گذارد که به‌فرمانروا امکان می‌دهد تا قدرت را در دست خود متمرکز سازد».^(۶۰) به‌علاوه مطالعات این دو نشان می‌دهد که همه نظام‌های سلطانی در حوزه منافع غرب ظهور کرده‌اند و عمدتاً از حمایت و همراهی کشور آمریکا بهره برده‌اند که البته این حمایت به‌همراه خود، باعث کسب امتیازات ویژه‌ای برای آمریکا در کشور مورد حمایتش می‌شد که سایر کشورها از آن امتیازات ویژه، بی‌بهره بوده‌اند.

آنها در ادامه ضمن تعدیل نظریه خود، یادآور می‌شوند که «امریکا به‌خودی خود به‌دوام حکومت فرمانروایان نظام‌های سلطانی علاقه‌مند نبود، بلکه به‌حفظ ثبات و وضعیتی به‌طور کلی موافق با آمریکا تحت حاکمیت دولت‌های نیرومند علاقه داشت».^(۶۱) بنابراین بحران حاکمیت که از طرفی نشأت گرفته از شرایط داخلی کشور است، به‌تشدید بحران در ساختار کلان جامعه منتهی می‌شود و با عمیق‌تر شدن ضعف‌ها و آشکار شدن ناکارآمدی ساختارهای موجود در کشور، زمینه‌های ذهنی کافی جهت رشد اندیشه ضرورت ایجاد تغییرات در ساختارها توسط

یک دولت قوی و کارآمد را مهیا می‌سازد.

۴ - ۲ - عوامل سیاسی نهادی

در فرهنگ لاروس نهاد به معنای «عمل تأسیس و استقرار یا مجموعه قواعد موضوعه در جهت خرسند کردن منافع جمعی، دولت، پارلمان، قیمومیت، مرور زمان و ...» است.^(۶۲) دوره آنها را «گونه‌ای از الگوهای روابط انسانی که ارتباطات مادی و واقعی بر اساس آنها، قالب‌گیری می‌شود و از همین منبع است که خصیصه ثبات، تداوم و همگنی به خود می‌گیرند و بدین سان از روابطی که بیرون از هر الگوی ساختی که اتفاقی، فناپذیر و تغییر یابنده‌اند، تمیز داده می‌شوند»^(۶۳) می‌داند.

مهمترین ویژگی‌های نهادها عبارتند از: تأسیسی بودن و دارای هدف، کارکرد و ضرورت بودن. نهادها یک ساخت واحد محسوب می‌شوند که مهمترین هدف آنها تأمین نیازهای انسانی در جامعه است. هانتینگتون ضمن تأکید بر فرآیند نهادسازی معتقد است «برای نگهداشتن سامان اجتماعی ... رهبر با اقتدار چاره‌جویی کند و از این طریق، سطح اشتراک اجتماعی را میان نیروهای اجتماعی گوناگون، بالا برد»^(۶۴). آلموند و پاول^۱ گروه‌های نهادی را جزو زیرمجموعه‌های گروه‌های رسمی قرار می‌دهند. گروه رسمی «گروهی است که از لحاظ تشکیلات، نسبتاً بزرگ، از لحاظ اعضای بسیار زیاد و از بابت روابط اعضا با یکدیگر کاملاً خنثی و بی‌طرفانه»^(۶۵) است و گروه‌های نهادی شامل ادارات و مؤسسات دولتی، مجالس قانونگذاری، بوروکراسی‌های نظامی و احزاب سیاسی در کشورهای جهان سوم می‌شوند که برای ایفای نقش‌های خاصی به وجود آمده‌اند، لیکن منافع و اهداف دیگری را نیز تعقیب می‌کنند.

لینز و شهابی معتقدند که «نظام‌های سلطانی، مجموعه نهادهای ویژه‌ای ندارند»^(۶۶)، البته شاید منظور آنها این باشد که در چنین نظام‌هایی، نهادها از انجام کار ویژه‌ها، کارکردها و ضروریتهایی که آنها را به وجود آورده‌اند، منحرف شده و تبدیل به مجموعه‌ای می‌شوند که تنها در اختیار فرمانروا، برنامه‌ها و اهداف موردنظر او قرار می‌گیرند و بنابراین دامنه قدرت و سلطه شخص فرمانروا به درون نهادهای موجود در جامعه هم کشیده می‌شود. آنها اشاره می‌کنند که «دو مسیر منتهی به نظام‌های سلطانی می‌شود و این دو مسیر فروپاشی دموکراسی حمایت‌گرا و انحطاط نظام‌های غیردموکراتیک است»^(۶۷).

۴ - ۲ - ۱ - فروپاشی دموکراسی حمایت‌گرا

همان‌گونه که از عنوان این نوع دموکراسی برمی‌آید، توزیع گسترده حمایت‌ها در سطح جامعه، مدنظر است، به طوری که تمامی گروه‌ها، احزاب، اقشار و طبقات جامعه از این حمایت‌ها برخوردار می‌شوند. به این ترتیب طبقات و احزاب حامی دولت، متعدد، متنوع و متکثر هستند که به دلیل برخوردار شدن یکسان گروه‌های مختلف از امتیازات دولتی، همگی به یک اندازه و به طور برابر در کارها و امور کشور مشارکت کرده و از نتایج این مشارکت به یک اندازه بهره‌مند می‌شوند.

1. Almond & Powell

بنابراین مهمترین ویژگی‌های یک سیستم دموکراسی حمایت‌گرا را می‌توان به‌صورت زیر برشمرد:

(۱) حاکم بودن سیستم چندحزبی به‌معنای واقعی آن یعنی، بهره‌مند بودن هر حزب از یک ایدئولوژی، که علاوه بر مشخص کردن اصول و برنامه‌ها، مبنایی جهت رقابت با دیگر ایدئولوژی‌های حزبی فراهم می‌آورد و برای اینکه هر حزب بتواند در رقابت‌های انتخاباتی پیروز شود، ضمن استمداد طلبیدن از ایدئولوژی حزبی خود، سعی در تدوین برنامه‌هایی می‌کند که منجر به جذب بیشترین تعداد حامیان شود. بنابراین پیروزی هر حزب در انتخابات، از یکسو منوط به توزیع منشوروار منابع، امکانات، امتیازات ... جامعه به‌صورتی که بیشترین تعداد و گسترده‌ترین طبقات جامعه را دربرگیرد و از سوی دیگر، بسیج بیشترین تعداد و گسترده‌ترین طبقات موجود در جامعه جهت حمایت از حزب موردنظر خود فراهم می‌شود.

(۲) از آنجایی که قدرتیابی هر حزبی منوط به جذب بیشترین میزان طبقه حامی است، بنابراین حذف حمایت هواداران به‌سقوط حزب حاکم و قدرتیابی حزبی که در این زمینه موفق‌تر عمل کرده است منجر خواهد شد. بدین ترتیب از یک طرف، شرایط جهت فرآیند گردش نخبگان مساعد می‌شود و از طرف دیگر پیروزی در انتخابات یک امر نسبی تلقی می‌گردد و از آنجا که صحنه سیاست شاهد آموشدهای مکرر احزاب متعدد و متنوع است، امکان اینکه منابع دولت به‌صورت انحصاری در اختیار یک حزب قرار گیرد و ساختار قدرت شخصی شود، کاهش خواهد یافت.

لینز و شهابی معتقدند «در یک دموکراسی حمایت‌گرا، برای پیروزی در انتخابات، حمایت و امتیازات باید به‌طور گسترده توزیع شود». بنابراین یک نکته قابل اهمیت این است که امکان ظهور گرایش‌های سلطانی، حتی در کشورهایی که دارای سابقه قبلی سیاست دموکراتیک و اداره به‌شیوه‌ای دموکراتیک بوده‌اند هم، وجود دارد. آنها چنین مطرح می‌کنند «به‌نظر می‌رسد که دیکتاتوری‌هایی که پس از فروپاشی دموکراسی حمایت‌گرا به‌وجود می‌آیند، گاهی گرایش‌های سلطانی نشان می‌دهند. می‌توان گفت که در این حالت تعداد حامیان به‌یک حامی کاهش یافته است». از این جمله لینز و شهابی می‌توان، چند نکته را استخراج کرد:

(۱) از آنجا که از حضور یک حامی صحبت شده، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نظام‌های سلطانی که جایگزین دموکراسی حمایت‌گرا می‌شوند سعی در حفظ ظاهر و سیمای حکومت پیشین داشته و امکان فعالیت احزاب غیردولتی باقی می‌ماند. بنابراین ضمن ایجاد انحطاط نهادی، پیروزی حزب حاکم مبنی بر توزیع گسترده امتیازات و حمایت‌ها نبوده و به‌علت سلطه دائمی حزب دولتی، منابع به‌انحصار حزب حاکم درآمده و هرچه بیشتر، شخص محوری در اداره امور تشویق می‌شود.

(۲) احزاب این نظام‌ها هیچ‌گونه پایبندی نسبت به ایدئولوژی حزبی از خود نشان نمی‌دهند، بنابراین «برچسب‌های حزبی، تفاوت‌های ایدئولوژیکی را نشان نمی‌دهند و کاندیداها اغلب وابستگی خود را پیش از انتخابات تغییر می‌دهند».^(۶۹)

(۳) یکی از نتایج عدم پایبندی احزاب این‌گونه نظام‌ها به ایدئولوژی حزبی، پررنگ شدن نقش اشخاص در حزب است که نهایتاً موجب می‌شود که سیاست‌های حمایت‌گرایانه بر پایه وابستگی‌های شخصی متمرکز

شود و بدین ترتیب یکی دیگر از نشانه‌های انحطاط نهادی — آسیب‌پذیر شدن نظام قانونی در برابر تغییرات متغیر حزبی و دستکاری از بالا — آشکار می‌شود.

۴) نشانه دیگر انحطاط نهادی هنگام بررسی وضعیت کوبا مشخص شد، «فساد گسترده‌ای که با حکومت دموکراتیک همراه بود، به حمایت اولیه قابل ملاحظه از کودتای ۱۹۲۵ باتیستا و مخالفت آشکارا اندک با آن شد».^(۷۱) از آنچه گذشت مشخص گردید که یک نظام دموکراتیک هم می‌تواند دچار انحطاط نهادی شود. انحطاطات نهادی که در این حوزه مورد توجه قرار گرفت، شامل مواردی همچون، کاهش تعداد حامیان به یک حامی، آسیب‌پذیر شدن نظام قانونی، فراهم شدن زمینه‌های مساعد جهت دستکاری‌هایی از بالا، از بین رفتن امکان گردش نخبگان و عدم پایداری احزاب به‌ایدئولوژی، حضور فساد در ساختارهای حکومتی، در مرکز توجه قرار گرفتن اشخاص به‌جای ایدئولوژی‌ها در جلب حمایت، به‌گونه‌ای که حتی واگذاری امتیازات به‌حامیان هم با نام شخص برجسته در حزب صورت خواهد پذیرفت و ...

۴ - ۲ - ۲ - انحطاط نظام‌های غیردموکراتیک

لینز و شهابی جهت سهولت در بررسی این زیرمجموعه اقدام به‌ریزتر کردن آن به دو بخش جزئی‌تر نموده و آنگاه به‌بررسی نقش آنها و چگونگی وقوع انحطاط نهادی در هر کدام که منجر به‌سلطانی شدن آنها می‌شود، پرداخته‌اند.

۴ - ۲ - ۱ - انحطاط رژیم اقتدارگرا

در این‌گونه نظام‌ها «نفع عمومی توسط حکومت تعریف می‌شود. درگیر شدن افراد در سیاست به‌عنوان پدیده‌ای مشکوک یا براندازی طلب نگاه می‌شود. نقش حکومت به‌طور اساسی محدود به‌مالیات‌بندی، سیاست خارجی و ... است. در امور خصوصی، شهروندان بدون دخالت دولت به‌دنبال سعادت خود هستند».^(۷۲) بهاء‌الدین بازارگاد نیز معتقد است «این فلسفه نقطه مقابل آندیویدوالیسم — اصالت فرد — است. در این فلسفه و سیستم حکومتی، آزادی فردی هم از حیث تئوری و هم از حیث عمل، هم در ظاهر و هم در باطن کاملاً تحت‌الشعاع اتوریته و قدرت دولت قرار گرفته و در این نوع حکومت معمولاً قدرت متمرکز در دست یک گروه معدود و کوچک پیشوایان است»^(۷۳) در جای دیگری به «افزایش ناگهانی قدرت رئیس دولت که عملاً کارکردهای رئیس حکومت را نیز اعمال می‌کند، سلب حقوق و اختیارات پارلمان، تضعیف نهادهای مبارز و فشار اجتماعی که می‌توانستند بر سیاست حکومتی اعمال نفوذ کنند، تغییر و تطبیق نظام انتخاباتی با نیازهای رژیم مبتنی بر زور شخصی، استفاده از فراندوم به‌منظور ایجاد این توهم که بین مردم و رئیس دولت یگانگی وجود دارد».^(۷۴)

برخی رژیم‌های اقتدارطلب را در ۸ مدل پرسونالیسم، دیکتاتوری، دیکتاتوری قانونی، سلطنت، کائودیسمو، کیش فردی شوروی لاتیفونیسمو و نظام یک حزبی شناسایی کرده‌اند.^(۷۵)

مهمترین ویژگی‌های این نظام‌ها عبارتست از: حاکمیت متمرکز یک فرد یا یک گروه کوچک، به‌این ترتیب

تصمیمات مراجع قدرت، جایگزین تکنیک‌های تصمیم‌گیری از راه بحث عمومی و رأی دادن می‌شود؛ عدم وجود محدودیت‌های واقعی و قانونی بر سر راه قدرت؛ اقتدارحاکم «الزاماً یا معمولاً منشعب از رضایت دولت نیست، بلکه از کیفیتی ویژه، فره غیرمعمول شخصی یا دانش خاصی سرچشمه می‌گیرد که پنداشته می‌شود در اختیار آنهاست».^(۷۶) بنابراین منبع مشروعیت این رژیم‌ها، منابعی غیردموکراتیک است که از طریق منابع ماوراء اجتماعی، قانون الهی، قوانین کلی تاریخ طبیعت و یا ویژگی‌های کاریزما، تأمین می‌شود. در این شیوه حکومتی «حاکمان خواهان اطاعت تردیدناپذیر محکومان هستند»،^(۷۷) از همین‌رو سرکوب هر نوع گرایشی که مخالف با گفتمان حاکم باشد، با شدت اعمال می‌شود. نبود حزب یا وجود حزبی ضعیف، بسیج توده‌ها، فقدان ایدئولوژی خاص، حکومتی محدود، کثرت‌گرایی محدود و غیرمسئول^(۷۸) از دیگر ویژگی‌های این‌گونه از نظام‌هاست.

لینز و شهابی نظام‌های اقتدارگرا را به‌دو دسته سنتی و مدرن تقسیم نموده و در درون هر کدام اقدام به‌شناسایی انحطاط نهادی کرده‌اند. آنها به‌سه مصداق برای رژیم اقتدارگرای سنتی اشاره می‌کنند: چین پیش از دوران مدرن، غرب و ایران پس از دوران مشروطیت. در خصوص چین چنین مطرح می‌کنند که «پس از مرگ امپراتور، زنان حرمسرا و خواجهگان وابسته به‌آن اغلب به‌اعمال قدرت می‌پرداختند؛ در حالی که جانشین صغیر امپراتور، تحت قیمومت زنان بود». بنابراین تغییر در مکانیسم‌های تصمیم‌گیری و وارد شدن افراد دیگری غیر از پادشاه (امپراتور) به‌این حوزه، نشانه‌ای برای انحطاط نهادی نظام اقتدارگرای در نظر گرفته شده که راه را برای شکل‌گیری یک نظام با گرایشات سلطانی، هموار کرده است.

در مورد غرب، انحطاط نهادی این‌گونه شکل گرفته است که «اصل ارشدیت مانع ظهور گروه‌های رقیب درباری گردید که فرمانروایان را بر تخت می‌نشاندند و کسانی که بدین‌سان بر تخت سلطنت می‌نشستند از آن پس به‌هیچ‌کس اعتماد نمی‌کردند و به‌یک فضای عدم امنیت دوام می‌بخشیدند».^(۸۰)

انحطاط نهادی نظام‌های اقتدارگرای مدرن — دوره دوم باتیستا (۱۹۵۲-۵۸) در کوبا و حکومت دووالیه در هائیتی (۱۸۶-۱۹۷۱) — این‌گونه صورت‌بندی می‌شود که «گاهی با گذشت زمان غیرنهادینه می‌شوند و فرمانروایان دزدتر و فاسدتر». البته به‌جز رواج فساد و دزدی در نهادهای موجود در جامعه می‌توان از، بی‌اعتنایی به‌قانون اساسی موجود در کشور و غفلت در محافظت از شبکه حمایتی و در نتیجه، از دست دادن قسمت اعظم حامیان نیز به‌عنوان دیگر نموده‌های انحطاط نهادی در نظام‌های اقتدارگرای مدرن اشاره کرد، آنها از الگوی «سلطانی شدن به‌تأخیر افتاده» نیز یاد می‌کنند. این‌گونه نظام‌ها در اواخر حکومت فرانکو در اسپانیا، سال‌های پایانی زمامداری برژنف در شوروی و سال‌های پایانی حکومت بورقیبه در تونس مشاهده شده است. آنها چنین مطرح می‌کنند که «چون شمار بسیار اندکی از نظام‌های غیردموکراتیک، از قوانین ثابت و پذیرفته شده‌ای برای تنظیم جریان انتقال قدرت از یک فرمانروا به‌فرمانروای دیگر هستند، بدین‌سان رهبران اقتدارگرا اغلب بسیار فراتر از مرحله‌ای که می‌توانند به‌شیوه‌ای مؤثر به‌اعمال قدرت پردازند، در مسند قدرت باقی می‌مانند».^(۸۲)

مشخصه‌های انحطاط نهادی این‌گونه به‌تأخیر افتاده سلطانیسم علاوه بر مسئله فقدان مکانیسم‌هایی جهت انتقال قدرت که منجر به‌رکود و انفعالاتی می‌شود که رهبر اقتدارگرا را ناگزیر به‌حفظ جایگاه رهبری خود می‌کند،

شامل افزایش نفوذ سیاسی اعضای خانواده این حاکمان پیر و آلت دست واقع شدن آنها به گونه‌ای که اقدامات و تصمیمات در راستای منافع این گروه‌ها باشد، افزایش گرایش‌های مرتبط با فساد خانواده پادشاه، افزایش تصمیمات خودسرانه اطرافیان پادشاه و در نهایت افزایش میزان بی‌اعتنایی و عدول از قوانین شناخته شده جامعه و در یک کلام، انحراف از هنجارهای حاکم بر جامعه می‌شود. البته آنها «پافشاری بر رهبری جمعی به جای رهبری شخصی و دوره‌های زمامداری محدود با انتخابات ریاست جمهوری در میان نظامیان»^(۸۳) را به عنوان موانعی پیش روی شکل‌گیری این نوع از سلطانیسم مطرح می‌کنند.

۴ - ۲ - ۲ - انحطاط رژیم توتالیتر

توتالیترایسم به آن دسته ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌های سیاسی، مذهبی، اخلاقی و ... گفته می‌شود که هیچ‌گونه مرزی بین زندگی جمعی و فردی قایل نبوده و خود را مجاز به دخالت در تمام شئون زندگی حتی جنبه‌های خصوصی آن می‌داند.^(۸۴) برژینسکی آن را نظامی معرفی می‌کند که در آن «رهبری تمرکز یافته یک جنبش نخبگانی، ابزارهای پیشرفته قدرت سیاسی را با این قصد به کار می‌گیرد که تمامی جمعیت بر اساس برخی فرض‌های ایدئولوژیک دلبخواه که از سوی رهبری اعلام می‌شود، در یک جو وحدت کلام، یک انقلاب اجتماعی همه‌جانبه را به ثمر رسانند»^(۸۵).

بنابراین در این رژیم‌ها شاهد ویژگی‌هایی چون پررنگ بودن گرایش و مشرب تمرکز و تجمع شدید اقتدار؛ حضور یک حزب فراگیر واحد و یک ایدئولوژی رسمی؛ حضور یک نظام کنترل پلیس دهشتزا؛ کنترل مرکزی اقتصاد از راه هماهنگی دیوانسالارانه همه سازمان‌های تجاری، که یکی از معضلات آن این است که «پس از آنکه تمام امور دولتی و هر فعالیتی تابع ایدئولوژی شد، خطایی که در یک فعالیت اقتصادی پیش آید، یک خطای ایدئولوژیک هم به حساب می‌آید»^(۸۶) و ... هستیم.

در نظریه لینن و شهبای دلایل انحطاط نهادی در این گونه رژیم‌ها تنها در یک قالب بیان شده است: «کودتای سال ۱۹۶۸ حزب بعث، نظامی تک‌حزبی با ایدئولوژی مشخص ایجاد کرد که از بسیاری جهات می‌توان آن را نظامی توتالیتر نامید. با وجود این در دهه ۹۰ خویشاوندان صدام حسین، مواضع مهم بسیاری را در دولت اشغال کردند و برخی از آنها به شدت غرقه در فساد بودند، کیش شخصیتی پیرامون صدام حسین پدید آمده بود»^(۸۷). بنابراین مهمترین مصداق‌های موجود در این نظریه، حضور خویشاوندان پادشاه در سازمان‌های دولتی، و دخالت آنها در حوزه‌های اقتصادی و.. است که ضمن منحط ساختن دستگاه‌ها و نهادهای حکومتی، زمینه‌های مساعد جهت شکل‌گیری نظام سلطانی را فراهم می‌آورند.

۴ - ۳ - عامل رهبری

در قرن هفدهم، شکسپیر در نمایشنامه شب دوازدهم نوشت: «برخی بزرگ زاده می‌شوند؛ برخی بزرگی را به دست می‌آورند و به برخی، بزرگی تحمیل می‌شود»^(۸۸). تعمق در این جملات قصار بیانگر آن است که دستیابی به مقام رهبری، بستگی به عواملی همچون، کنش متقابل بین ویژگی‌های شخصی و شرایط اجتماعی - سیاسی دارد.

اگرچه افلاطون بیان می‌دارد «رهبر سیاسی نقش ناخدای کشتی را بازی می‌کند. همان‌گونه که ناخدا، کشتی را در دریای ناآرام به‌ساحل امن هدایت می‌کند رهبر نیز نظام سیاسی را در شرایط آشفتگی به‌سوی اهداف خاص رهبری می‌کند»^(۸۹)، البته همیشه رهبران سیاسی تأمین‌کننده سعادت در جامعه نیستند و همان‌گونه که جرج برناردشاو در «نمایشنامه انسان و ابرانسان» خاطر نشان می‌سازد با اینکه ناخدا می‌خواهد کشتی را به‌سلامت به‌مقصد هدایت کند، ممکن است با صخره برخورد کند یا حتی نتواند کشتی را روی آب نگه دارد.

ویژگی‌های رهبر سلطانی از دید لینز و شهابی عبارتست از «بنیانگذاران نظام‌های سلطانی معمولاً تحصیلات محدودی دارند، از زمینه‌های خانوادگی حاشیه‌ای برخاسته‌اند و تحرک صعودی آنها معمولاً به‌نظر می‌رسد که از طریق مجاری اتفاقی رخ داده است. آنها معمولاً زیرک‌اند، اما اخلاقاً بی‌پرنسیب، بی‌اعتماد و کینه‌جو بوده و اغلب توانایی حیرت‌انگیزی در دروغ گفتن و آمیختن با زنان دارند. افزون بر لذت‌پرستی‌شان، آنها اغلب تمایلی به‌بی‌رحمی شخصی نشان می‌دهند»^(۹۰). البته این دو در کنار همه این عوامل، همچون ماکیاولی، عنصر تصادف را از نظر دور نداشته و مطرح می‌کنند که «با توجه به‌اینکه ظهور رهبری با بسیاری از این ویژگی‌ها در صحنه امری ساختاری نیست، باعث می‌شود که نتوان عنصر تصادف را در بر آمدن او نادیده گرفت»^(۹۱). بنابراین لینز و شهابی در سه حوزه تمرکز کرده‌اند: ویژگی‌های ساختاری خانواده رهبر، ویژگی‌های فردی و روانی رهبر و نقش عامل تصادف در قدرت‌یابی رهبر.

۵) نتیجه‌گیری

همان‌طوری که از بررسی این نظریه مشاهده می‌شود، این نظریه بهره‌مند از چندین ویژگی مثبت است که فهرست‌وار به‌مرور آنها خواهیم پرداخت. در این نظریه ضمن توجه به‌عوامل کلان (اقتصادی - اجتماعی - نهادی و بین‌المللی) به‌عوامل خرد (نقش رهبر) نیز توجه شده است. چندعلتی بودن و یا به‌عبارتی دیگر چندمتغیری بودن این نظریه از دیگر ویژگی‌های مثبت این نظریه است، چرا که مانع از جبرگرایی و پیمودن راه افراط و تفریط در خصوص نقش یک فاکتور خاص می‌شود. همچنین این نظریه در برگیرنده چند دسته نظریه‌های مطرح شده در گذشته است. در این نظریه ضمن توجه به‌عوامل اقتصادی - اجتماعی - توجه به‌ساختار روستا و ... (که مورد توجه نظریه‌پردازان شیوه تولید آسیایی بود) به‌نقش عوامل خارجی و وابسته بودن دولت به‌نیروهای حامی خارجی (که مدنظر جان فوران، شاپور رواسانی و فرد هالیدی بود) هم اشاره کرده و خود نیز دو فاکتور دیگر - نقش رهبری و عوامل نهادی - به‌آنها افزوده و سپس از تلفیق این متغیرها موفق به‌صورت‌بندی چارچوب خاصی جهت شناسایی ساختار حاکم بر جوامع شده است. به‌علاوه بررسی متغیرهای انتخاب شده توسط آنها بیانگر این نکته است که با توجه به‌شرایط حاکم بر کشورهای جهان سوم، به‌راحتی قادر به‌تعمیم این الگو به‌تمامی این دسته از کشورها هستیم و بنابراین اطلاق عنوان عام و جهان شمول به‌این الگو برخلاف بسیاری از الگوها، با کمترین اشکال روبه‌رو خواهد بود. چرا که در کشورهایی که پوشش تکامل اجتماعی و اقتصادی را به‌طور طبیعی طی کرده‌اند، تأثیرگذاری بافت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بر ساخت و ماهیت حکومت حاکم، ملموس‌تر است در حالی که در جوامع

جهان سوم که به دلایل مختلفی از روند توسعه سیاسی و اجتماعی عقب مانده‌اند، ماهیت حکومت را نمی‌توان تنها براساس ساخت و بافت اجتماعی یا اقتصادی با شرایط داخلی و یا فقط براساس شرایط خارجی تجزیه و تحلیل کرد، بلکه تلفیقی از مجموعه عوامل داخلی و خارجی، تعیین‌کننده شکل و ماهیت حکومت در این‌گونه جوامع است نکته‌ای که با ظرافت خاصی در این نظریه مورد توجه قرار گرفته است. رویکرد دولت محور این نظریه که مستقیماً آسیب‌شناسی دولت مدرن را مورد توجه قرار داده، از دیگر مزایای آن به‌شمار می‌آید؛ به‌علاوه نسبی‌گرایی یکی از مهمترین ویژگی‌های نظریه‌پردازی لینز و شهابی است، چرا که آنها از هیچ عاملی به‌عنوان مهمترین یا تأثیرگذارترین فاکتور یاد نمی‌کنند بلکه، برای استثناها هم، همیشه جای خالی می‌گذارند. البته جدای از ویژگی مثبت این مسئله، این امر می‌تواند همیشه یک راه فرار آشکار و چندین راه فرار مخفی برای گریز از انتقادات و ایرادات منتقدان برای این نظریه‌پردازان باز بگذارد.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **نظام‌های سلطانی**، ترجمه منوچهر صبوری، (تهران: شیرازه)، ۱۳۸۰، صص ۱۶ - ۱۵.
- ۲- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **همان**، صص ۲۴۱ - ۱۸۵.
- Frank Moya Pons, **The Dominican Republic Since 1930**, " In Cambridge History of Latin American, Vo 17, ed-Leslie Bethel, 1990.
- Harward J.Wiarda, **Dictatorship and Development; The method of Control in Trujillo's Dominican Republic** (Gainesville: University of Florida Press), 1968.
- Rosario Espial, **An Interpretation of the Democratic transition on the Dominican Republic**, New York: st. Martins press, 1968.
- Abraham f, Lowental, **The Dominican Intervention**, Cambridge: Harvard University press, 1972.
- **THE ERA OF TRUJILLO**, Source: U.S. Library of Congress. WWW.contrystudies.us. 2008.
- **The Dominican Republic The and Trujillo's Dictatorship, Era of Trujillo**.
<http://www.lasrecetasdelaabuela.com>.2008.
- Linz. j. j., Totalitarian and Arthurian Regimes, in f.i Greenstein and N.W polsby(eds), **Macropolitical Theory: Hand book of political science**: vol 3, Reading, Mass:Addision-wesley. 1975.
- 3- Linz. j. j, **An Arthurian Regimes: spain**, In Eallardt and s. rokkan (eds), mass political (first published 1964) New york, free press.1970, pp 255-90.
- ۴- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، صص ۵۷ - ۶۰.
- ۵- جهت اطلاعات بیشتر رک: بروکر، پل، **رژیم‌های غیردموکراتیک، نظریه‌ها، سیاست و حکومت**، ترجمه علی‌رضا سمیعی، تهران، کویر، ۱۳۸۳، صص ۳ - ۵۱.
- ۶- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، صص ۶۱ - ۶۰.
- ۷- فروند، ژولین، **جامعه‌شناسی ماکس وبر**، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، (تهران: پیکان، زمستان ۱۳۶۲)، صص ۲۴۰.
- ۸- نبوی، عباس، **فلسفه قدرت**، (قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه تهران: سمت، ۱۳۷۹)، صص ۴۴۷.
- ۹- وبر، ماکس، **اقتصاد و جامعه**، ترجمه عباس منوچهری و دیگران، (تهران: مولی، ۱۳۷۴)، صص ۳۶.
- ۱۰- فروند، ژولین، **پیشین**، صص ۲۴۰.
- ۱۱- وبر، ماکس، **دین، قدرت، جامعه**، ترجمه احمد تدین، (تهران: هرمس، چاپ اول ۱۳۸۲)، صص ۶۲.
- ۱۲- وبر، ماکس، **پیشین**، صص ۳۹۷.
- ۱۳- بخشایشی اردستانی، احمد، **درآمدی بر نظام‌های سیاسی مقایسه‌ای**، (تهران: دانشکده علوم و فنون فارابی، ۱۳۷۶)، صص ۹۷.
- ۱۴- وبر، ماکس، **مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**، ترجمه احمد صدارتی، (تهران: مرکز، ۱۳۶۸)، صص ۱۰۰، همچنین، اقتصاد و جامعه، صص ۴۲.
- 15- H.Gerth and C.Wright Mills, **from Max Weber**, (London,Routledge, 1970), p.p 78-90.
- ۱۶- وبر، ماکس و دیگران، **عقلانیت و آزادی**، ترجمه یداله، موقن و احمد تدین، (تهران: هرمس، چاپ اول ۱۳۷۹) صص ۹.
- ۱۷- اشرف، احمد، **جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر**، (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۷) صص ۱۲.
- ۱۸- **همان**.
- ۱۹- حجابریان، سعید، ساخت اقتدار سلطانی: آسیب‌پذیری‌ها: بدیل‌ها، **مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، ش ۲، ۹۱، صص ۴۵-۵۷.
- ۲۰- **همان**، صص ۴۶.
- ۲۱- وبر، ماکس، اقتصاد و جامعه، **پیشین**، صص ۳۲۹.
- همچنین ازغندی، علیرضا، **درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران**، تهران: قومس، ۸۴، صص ۲۷-۲۹.

- ۲۲- وبر، ماکس، همان.
- ۲۳- وبر، ماکس، پیشین.
- ۲۴- حجاریان، سعید، پیشین، ص ۴۸.
- ۲۵- حجاریان، سعید، همان.
- ۲۶- وبر، ماکس و دیگران، عقلا نیت و آزادی، پیشین، ص ۱۰.
- ۲۷- بروکر، پل، پیشین، ص ۹۲.
- ۲۸- حجاریان، سعید، پیشین.
- ۲۹- لینز، خوان و شهابی، هوشنگ، پیشین، صص ۸-۲۷ و ص ۱۸.
- ۳۰- همان، ص ۲۱.
- ۳۱- همان.
- ۳۲- بیرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، (بی جا: کیهان، چاپ سوم، ۱۳۷۵)، ص ۴۱۹.
- ۳۳- قوام، عبدالعلی، نقد نظریه های نوسازی و توسعه سیاسی، (تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول ۱۳۷۴)، ص ۶۴، همچنین عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، (تهران: نی، چاپ اول، ۱۳۷۳)، ص ۱۵۰.
- ۳۴- قوام، عبدالعلی، همان، ص ۶۵.
- ۳۵- لینز، خوان و شهابی، هوشنگ، پیشین، ص ۲۸.
- ۳۶- همان، ص ۳۲.
- ۳۷- پیشین.
- ۳۸- همان، ص ۳۵.
- ۳۹- پیشین.
- ۴۰- همان، صص ۸-۳۷.
- ۴۱- پیشین، ص ۴۴.
- ۴۲- همان، ص ۴۵.
- ۴۳- نیک گوهر، عبدالحسین، مبانی جامعه شناسی، (تهران: رایزن، چاپ پنجم، ۱۳۷۵)، ص ۶۴، همچنین، ساروخانی، باقر، درآمدی بر دایره المعارف علوم اجتماعی، (تهران: مؤسسه چاپ کیهان، چاپ اول، پاییز ۱۳۷۰)، ص ۷۲۹، همچنین، بیرو، آلن، پیشین، صص ۱-۳۸۰.
- ۴۴- بشریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی (نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی)، (تهران: غزال، چاپ سوم، ۱۳۷۶)، صص ۹۹.
- ۴۵- لینز، خوان و شهابی، هوشنگ، پیشین، ص ۴۸.
- ۴۶- همان، ص ۴۹.
- ۴۷- پیشین، ص ۵۱.
- ۴۸- هالییدی، فرد، دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آیین، (تهران: امیرکبیر ۱۳۵)، ص ۴۸.
- ۴۹- چیلکوت، درآمدی بر مسائل اقتصادی کشورهای جهان سوم، ترجمه احمد ساعی، (تهران: نشر علوم نوین، ۱۳۷۵)، ص ۱۳.
- ۵۰- لینز، خوان و شهابی، هوشنگ، پیشین، ص ۵۶.
- ۵۱- همان.
- ۵۲- پیشین، ص ۵۳.
- ۵۳- همان، ص ۵۶.
- ۵۴- پیشین، ص ۶۴.
- ۵۵- همان، ص ۶۵.
- ۵۶- پیشین، ص ۶۶.

- ۵۷- قاضی، ابوالفضل، **حقوق اساسی و نهادهای سیاسی**، جلد ۱، (تهران: دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۷۳)، ص ۱۸۶.
- ۵۸- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، ص ۶۸.
- ۵۹- همان، ص ۷۷.
- ۶۰- **پیشین**، ص ۷۵.
- ۶۱- **پیشین**، ص ۷۷.
- ۶۲- قاضی، ابوالفضل، **پیشین**، ص ۸.
- ۶۳- دورژه، موريس، **جامعه‌شناسی سیاسی**، ترجمه ابوالفضل قاضی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶)، ص ۱۱۸.
- ۶۴- هانتینگتون، ساموئل، **سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی**، ترجمه محسن ثلاثی، (تهران: نشر علم، ۱۳۵۷)، ص ۱۸.
- ۶۵- می‌یر، پیتر، **جامعه‌شناسی جنگ و ارتش**، ترجمه علیرضا ازغندی و محمدصادق مهدوی، (تهران: قومس، ۱۳۷۵)، ص ۱۲۶.
- ۶۶- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، ص ۷۸.
- ۶۷- همان.
- ۶۸- **پیشین**، صص ۹-۷۸.
- ۶۹- همان، ص ۷۸.
- ۷۰- **پیشین**، صص ۸۰-۷۹.
- ۷۱- همان، ص ۷۹.
- ۷۲- دی تنسی، استفان، **مبانی علم سیاست**، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی، (تهران: دادگستر، زمستان ۱۳۷۶)، صص ۳-۱۶۲.
- ۷۳- بازارگاد، بهاء‌الدین، **مکتب‌های سیاسی و فرهنگ مختصر عقاید و مرام‌های سیاسی**، (تهران: اقبال، بی‌تا)، ص ۸.
- همچنین، علی بابایی، غلامرضا، **فرهنگ سیاسی**، (تهران: آشتیان، ۱۳۸۲)، ص ۷۱. همچنین، بهروز شکیباء، **دایره‌المعارف فرهنگ سیاسی**، (بی‌جا: کتابفروشی فروغی، بی‌تا)، ص ۱۲.
- ۷۴- آقابخشی، علی‌اکبر و افشاری، مینو، **فرهنگ علوم سیاسی**، (تهران: چاپار، چاپ اول، ۱۳۷۲)، ص ۴۰.
- ۷۵- پلینو، جک سی و آنتون، روی، **فرهنگ روابط بین‌الملل**، ترجمه حسن پستا، (تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹)، صص ۱۰-۵۰۶.
- ۷۶- رنی، آستین، **حکومت (آشنایی با علم سیاست)**، ترجمه لیلا سازگار، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴)، ص ۱۵۴.
- ۷۷- مک لین، ایان، **فرهنگ علوم سیاسی آکسفورد**، ترجمه حمید احمدی، (تهران: میزان، چاپ اول، ۱۳۸۱)، ص ۵۳.
- ۷۸- هانتینگتون، ساموئل، **موج سوم دموکراسی در پایان سده ۲۰**، ترجمه احمد شها، (تهران: روزنه، چاپ سوم ۱۳۸۱)، ص ۱۵.
- ۷۹- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، ص ۸۰.
- ۸۰- همان.
- ۸۱- **پیشین**، ص ۸۱.
- ۸۲- همان، ص ۸۳.
- ۸۳- **پیشین**، ص ۸۴.
- ۸۴- عزیزاده، حسین، **فرهنگ خاص علوم سیاسی**، (تهران: روزنه، ۱۳۷۷)، ص ۲۷۷.
- ۸۵- گلود، جولوس و کولب، ویلیام، **فرهنگ علوم اجتماعی**، ترجمه باقر پرهام و دیگران، (تهران: مازیار ۱۳۷۶)، ص ۹۳۱.
- ۸۶- آرون، ریمون، **دموکراسی و خودکامگی**، ترجمه محمد مشایخی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷)، ص ۲۳۵.
- ۸۷- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، صص ۳-۸۲.
- ۸۸- ای آپتر، دیوید، **اعتراض سیاسی و تغییراجتماعی**، ترجمه محمدرضا سعیدآبادی، (تهران: راهبردی، ۱۳۸۰)، ص ۴۱۶.
- ۸۹- همان، ص ۴۱۷.
- ۹۰- لینز، خوان و شهایی، هوشنگ، **پیشین**، صص ۸-۸۷.
- ۹۱- همان، ص ۸۷.